

دبیر کمیته کردستان محمد آسگران
Tel: 00491635112025
E-mail: asangaran@aol.com

مسئول ارتباطات شهرهای کردستان عبدال گلپریان
Tel: 00358 405758250
E-mail: abdolgolparian1@gmail.com

www.iskraa.net

نشریه کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری ایران

www.m-hekmat.com



منصور حکمت

ایسکرا

۶۲۰

اساس سوسیالیسم
انسان است.
سوسیالیسم
جنش باز گرداندن
اختیار به انسان است.

سردبیر عبدال گلپریان

۶ اردیبهشت ۱۳۹۱، ۲۵ آوریل ۲۰۱۲

چهارشنبه ها منتشر میشود

مردم بوکان مصمم ایستاده اند کوناہ آمدن در کار نیست



عبدال گلپریان

بدنبال ربودن، تجاوز و سپس بقتل رسانیدن سمیه فیض اله پور توسط گروهی از باندہای سپاہ پاسداران در شهر بوکان، روز جمعه ۱ اردیبهشت هزاران نفر در اعتراض به این جنایت در پارک ساحلی و سپس راهپیمایی در خیابانها و تجمع در مقابل زندان این شهر خشم و انزجار خود را علیه جمهوری اسلامی نشان دادند. مردم معترض خواهان تامین امنیت و محاکمه عاملین این جنایت شده و به مقامات حکومت در بوکان اخطار کرده اند چنانچه تا روز چهارشنبه ۶ اردیبهشت به خواست آنان مبنی بر تحویل و محاکمه این باند پاسخ داده نشود تظاهرات و اعتراض خیابانی خود را از سر خواهند گرفت.

مردم می دانند که تجاوز، قتل، آدم ربایی، فقر و فلاکت و هر گونه جنایاتی از این دست
صفحه ۲



طبق آخرین خبری که روز سه شنبه ۲۴ آوریل از شهر بوکان به کمیته کردستان حزب رسیده است فضای این شهر همچنان متشنج است. بعد از تجمع چند هزار نفره روز جمعه قبل در این شهر در اعتراض به ربودن و قتل يك دختر ۱۷ ساله به اسم سمیه فیض الله پور نیروهای امنیتی رژیم، پدر این دختر را دستگیر و او را تهدید کردند که نباید موضوع قتل صفحه ۶

ناامنی محیط کار، بی حقوقی مطلق کارگر در باره جایگاه تشکل کارگری



ناصر اصغری

کارگر ۶۰ ساله دیگری به نام فتح الله سهرابی در سنجندج بر اثر فروریزی دیوار جان خود را از دست داد. توفیق رحمانی ۵۰ ساله هم در پایه جانش را سر کار از دست داد و همچنین عبدالحمید ق ۶۰ ساله هم در حین کار در يك فاضلاب بر اثر ریزش دیوار مجاور کارش در تهران زیر آوار ماند و جان باخت. اخبار ناامنی محیط کار، تأکیدی هستند بر بی حقوقی مطلق کارگران در این مرز و بوم. آسیب دیدن و مرگ کارگران در محیط کار در ایران چنان افزایش یافته اند که بخش ثابتی را در بخش "حوادث" در نشریات به خود اختصاص داده اند. مرگ اینچنینی کارگران را در محیط کار و بخصوص در جایی مثل ایران زیر سیطره صفحه ۵

ادعا نامه چپ سنتی علیه منصور حکمت پاسخی به محمد نبوی از رهبری کومه له بخش دوم

مضمون آنهاست که مهم و تعیین کننده است. کارگر و سوسیالیسم و حزب و انقلاب کارگری و امثال اینها برای چپ سنتی پوشش و مجوزی است برای دست روی دست گذاشتن در شرایط حساس و در عین حال با افتخار سوت زدن و اعلام اینکه "هنوز شرایط آماده نیست. چون طبقه کارگر به میدان نیامده است"، "چون صف مستقل کارگران تشکیل نشده است"، و امثال اینها. در خیزش میلیونی و انقلابی مردم در سال ۸۸ بوضوح رویکرد چپ سنتی را از جانب جریانات مختلف شاهد بودیم که صفحه ۳



کاظم نیکخواه

چپ سنتی "جارگونها" یا کلمات کلیدی خود را دارد. این کلمات و عبارات و نه محتوا و

التماتوم مردم خشمگین بوکان به مقامات رژیم در این شهر

تجمع و تظاهرات هزاران نفر زن و مرد در شهر بوکان در اعتراض به قتل سمیه فیض الله پور

زندگی نامه من (بخش دوازدهم) / سهیلا شریفی

اوضاع سیاسی و جدال دو آلترناتیو طبقاتی در ایران

اخباری از شهرهای کردستان

صفحه ۱۱ و ۱۲

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

التماتوم مردم خشمگین بوکان به مقامات رژیم در این شهر

از صفحه ۱

مردم بوکان مصمم ایستاده اند...

دارد. علاوه بر تجاوز و قتل يك دختر ۱۷ ساله که مردم را بشدت خشمگین کرده است طی این سالها کارگران مرزی در این منطقه و دیگر مناطق مرزی شهرهای کردستان توسط همین باندهای آدم کش سپاه پاسداران روزانه بقتل می رسند. مردم بوکان فراموش نکرده اند که تا کنون چند صد نفر از نان آوران خانواده های زحمتکش و ستمدیده توسط اراذل و اوباش رژیم اسلامی در مناطق مرزی به گلوله بسته شده، هستی آنان را به تاراج برده و همچنان این آدم کشی ادامه دارد. ادامه این اعتراضات اکنون نیازمند سازمانیافتگی است. جوانان و فعالین می توانند و باید در محلات شهر بوکان خود را سازمان دهند، وظایف خطیر این امر را بر عهده گرفته و پیش ببرند. باید در تدارک سازماندهی این تجمعات و تظاهرات آنها بود. برنامه ریزی و اطلاع رسانی برای ادامه تظاهراتها و تجمعات بعدی، برقراری امنیت در محلات بویژه توسط جوانان در دسته و گروههای سازمان داده شده، ایجاد حلقه اتصال و زنجیروار گروههای جوانان محلات با یکدیگر، سازماندادن گروههایی از جوانان و مردم در اطراف مدارس شهر، استفاده از میدیای اجتماعی، فیس بوك و اینترنت برای انعکاس سریع و بموقع اخبار در سطح شهر و در سطح گسترده تر و دهها قلم دیگر از این نوع کارها تضمینی برای ادامه و گسترش حرکت اعتراضی و هدفمند علیه هر گونه دست درازی اوباشان رژیم اسلامی و به سرانجام رسانید موفقیت آمیز این حرکت اعتراضی است.

۲۴ آوریل ۲۰۱۲

مبارز و هوشیار شهر بوکان راهی جز ادامه اعتراضات خود ندارند. حرکت یکپارچه و جسورانه مردم بوکان نشان داد که دم و دستگاههای آدمکش و سرکوبگر رژیم در مقابل چنین حرکت عظیمی در سوراخهایشان می خزند.

اما مردم بوکان باید مطمئن باشند که این جانیان بشدت به هراس افتاده اند، دچار دستپاچگی شده اند. اینک زمینی زیر پایشان داغ شده، و به خواهش و تمنا افتاده اند و اکنون با صدور اطلاعاتیه و دعوت به آرامش بر خود می لرزند، بخاطر حضور قدرتمند مردم در تصمیم قاطع و مصممانه در برگزاری تظاهرات هزاران نفره آنان در روز جمعه است.

باید همچنان مصمم و قاطع در مقابل این وحشی گری ایستاد و در جایی بر این جنایت پیشگی نقطه پایانی نهاد. نباید تحت هیچ وعده و فریبی کوتاه آمد. مقامات و مسئولین حکومت از ترس گسترش اعتراضات مردم ممکن است با استفاده از ترفندهای خاص خود جاهایی به خواهش و تمنا بپیفتند، برای آرام کردن خشم مردم ممکن است در ظاهر امر چند نفری از باندهای لمپن اسلامی خود را موقتاً برای فرو نشاندن خشم مردم در بازداشت نگه دارند. جمهوری اسلامی از سران کهریزک تا دیگر مهره های آدم کش خود را در مقطع خروش و خشم مردم موقتاً از صحنه کنار می گزارد اما به محض اینکه آنها از آسیاب افتاد مجدداً همین عناصر و باندها را وحشی تر از قبل به جان مردم می اندازد. جمهوری اسلامی برای سرپا نگه داشتن خود به چنین شبکه ها و باندهای مخوفی در سپاه پاسداران و دیگر مراکز سرکوب بشدت نیاز

بقدمت طول عمر این رژیم است. حرکت بی نظیر مردم بوکان در روز جمعه و ادامه گسترده تر آن تنها راه مردم برای خاتمه دادن به هر گونه فاجعه ای در این شهر است. اکنون مقامات حکومت در بوکان از ترس ادامه و گسترش یافتن خشم و اعتراض مردم به تکاپو افتاده اند. این اوباشان قدرت هزاران نفره مردم بوکان را در روز جمعه بخوبی رویت کردند تا جاییکه عثمانی از جیره خواران رژیم در مجلس با صدور اطلاعاتیه برای آرامش و دادن وعده های دروغین اسلامی تلاش کرد در مقابل این سیل عظیم اعتراضی مردم سد و مانع ایجاد کند. او در روز یکشنبه در مجلس اسلامی تلویحاً اعتراف کرد که این جنایت توسط گروه مسلحی صورت گرفته که به کسی پاسخگو نیست.

مردم آزادخواه و مبارز شهر بوکان ۳۳ سال است این بختک اسلامی و فلاکتی را که به مردم تحمیل کرده است می شناسند. مردم بوکان و دیگر شهرهای کردستان از همان روزهای ظهور این هیولای اسلامی آنرا نپذیرفتند و در مقابل ایستادند. وعده های نماینده مجلس حکومت و فضای بشدت متشنج و اعتراضی در بوکان نشاندهنده این است که تا همین جا لرزه بر پیکر جنایتکاران اسلامی در بوکان افتاده و آنان را به وحشت انداخته است. سر بار تمام فلاکتی که این حکومت و جیره خواران ریز و درشتش به مردم تحمیل کرده اند، روز و ساعتی نیست که در هر گوشه ای از این کشور قتل و تجاوز دسته جمعی و سازمانیافته توسط باندهای سپاه پاسداران و دیگر عناصر این رژیم علیه زنان جوانان و کودکان و نظیر آنچه که در بوکان اتفاق افتاد صورت نگیرد. مردم

عبور و مرور عمومی در شهر بوکان بشدت نا امن شده است. والدین نگران فرستادن فرزندانشان بویژه دختران نوجوان خود به مدارس هستند. اکنون هیچ کسی در بوکان احساس امنیت نمی کند. به این توحش و فساد رژیم اسلامی باید افسار زد.

مردم مبارز و معترض بوکان! شما روز جمعه ۱ اردیبهشت در حرکت اعتراضی و متحدانه هزاران نفری خود نشان دادید که می توانید در مقابل جنایتکاران اسلامی بخوبی ایستادگی کنید. شما با تجمع اعتراضی خود، خشم و تنفر خود به اوباشان و باندهای حکومت و سپاه پاسدارانش را به وضوح نشان دادید. با این حرکت متحدانه و خشمگینانه به جنایتکاران و مزدوران حکومتی حالی کردید که قدرت شما می تواند این جانیان را سر جای خود بنشاند.

شما در اعتراض روز جمعه خواهان محاکمه عاملین این جنایت شدید، برای محاکمه عاملین بسوی زندان رفتید تا خود این اوباشان را تحویل بگیرید و محاکمه کنید. التیماتوم شما برای معرفی و مجازات این دارو دسته حکومتی تا روز چهارشنبه ششم اردیبهشت اقدامی بجا و درست است، تنها با از سر گیری تجمع و اعتراضات گسترده تر می توان اوباشان حکومت را وادار به پاسخگویی کرد. این رژیم، رژیم تجاوز، فریب، وعده و وعید و دروغ است. نباید کوچکترین اعتمادی به حکومت تجاوز و قتل نمود.

کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری ایران به همه شما مردم مبارز، شرافتمند و انسان دوست بوکان درود می فرستد و از شما می خواهد که تجمع اعتراضی خود را قدرتمندتر از قبل ادامه دهید. جوانان محلات باید بکوشند خود را در محلات سازمان دهند، تا همین امنیت در شهر و در همه جا باید توسط خود شما برقرار شود. در هر محله ای می توانید بصورت گروهی و بطور شبانه روزی امنیت محلات، مسیر آمد و رفت دانش آموزان و کلاس شهر را بر عهده گرفته و مانع از حضور جنایتکاران و باندهای سپاه

در اطلاعاتیه روز جمعه ۱ اردیبهشت کمیته کردستان به اطلاع رساندیم که چند هزار نفر از زنان و مردان معترض شهر بوکان در اعتراض به قتل دختر نوجوانی به اسم سمیه فیض اله پور خشم و انزجار خود را نسبت به این جنایت نشان دادند.

مردم خشمگین شهر بوکان میدانند که قاتلین همگی از عوامل مسلح رژیم اسلامی هستند. مردم میدانند که این جانیان سمیه ۱۸ ساله را ربوده و بعد از تجاوز او را به قتل رسانده اند. به همین دلیل در راهپیمایی چند هزاره نفره روز جمعه مردم به رژیم اسلامی و مقامات این حکومت در شهر بوکان التیماتوم دادند و اعلام کردند برای معرفی و مجازات این دارو دسته قاتل تا روز چهارشنبه ششم اردیبهشت باید آنها را رسماً معرفی و به مردم تحویل دهند. همچنین تاکید کردند اگر مقامات رژیم به این خواست مردم جواب ندهند اعتراضات خیابانی را از سر خواهند گرفت.

مردم روز جمعه گذشته با شعار "امنیت، امنیت، حق مسلم ماست!" "قاتلین سمیه باید محاکمه شوند!" در خیابانهای شهر به حرکت درآمدند. مردم معترض و به خشم آمده به طرف میدان فرمانداری حرکت کردند. در این میدان نماینده مجلس و فرماندار به میان مردم آمده و اعلام کردند که عوامل این واقعه را دستگیر کرده و موضوع را پیگیری خواهند کرد. اما مردم به این وعده ها توجهی نکردند و بطرف زندان حرکت نمودند و با کوبیدن بر در زندان خواهان تحویل عاملین این جنایت شدند. در همین رابطه روز دوشنبه چهارم اردیبهشت، عثمانی عضو مجلس شورای اسلامی در این شهر از ترس ادامه اعتراضات و تجمعات مردم اقدام به صدور اطلاعاتیه ای کرده و در آن مردم را به آرامش دعوت نموده و اعلام کرده است که بزودی عاملین را به جامعه معرفی میکنیم. هم اکنون اوضاع شهر بوکان همچنان ملتهب است و هر آن امکان تجمع و تظاهرات مردم وجود دارد.

مردم بوکان اعلام کرده اند که محل کار، منازل و مدارس و محل

و نفرت و انزجار عمومی روبرو هستند.

کمیته کردستان

حزب کمونیست کارگری ایران

۴ اردیبهشت ۹۰

۲۴ آوریل ۲۰۱۲

پاسداران در هر کوی و برزنی شوید. بی گمان مردم سایر شهرهای دیگر از حرکت اعتراضی و خواستهای بحق شما پشتیبانی خواهند کرد. با گسترش این اعتراضات در بوکان و در دیگر شهرها باید به این جانیان نشان دهیم که با موجی از اعتراض



از صفحه ۱ ادعا نامه چپ سنتی ...

اوج و شکل تکامل یافته آن مواضع کوروش مدرسی و کسانی مثل بهمن شفیق و عباس فرد بود که با همین بهانه که طبقه کارگر به میدان نیامده علیه مردم ایستادند و به وضوح به ارتجاع اسلامی خدمت کردند. یعنی تئوری دست روی دست گذاشتن، در شرایط حساس و متحول و انقلابی به جای دیگری منجر میشود. اگر کسی بخواهد بفهمد چپ سنتی به کجا ختم میشود باید سرنوشت این ها را نگاه کند و عبرت بگیرد. بهر رو محمد نبوی با همین جارگوتهای چپ سنتی است که به میدان آمده است و شروع کرده است عکس مار نشان دادن و پرچم جنگ چپ سنتی علیه منصور حکمت را بلند کرده است. او خود را در این جایگاه می بیند که به ما درس مارکسیسم بدهد که "سوسیالیزم یک شیوه از شیوه های مناسبات تولیدی است. در این شیوه تولیدی اگر طبقه کارگر کنترل تولید و سیاست، جامعه را در دست داشته باشد و تولید را براساس رفاه جامعه سازمان دهد، سوسیالیسم قابل تحقق است...". خیلی ممنون از این درسهای عمیقانه! از نظر چپهای سنتی مساله خیلی ساده است: منصور حکمت از "حزب و قدرت سیاسی" سخن گفته است و همین یعنی کنار گذاشتن طبقه کارگر! منصور حکمت از حزب و جامعه سخن گفته است همین یعنی کنار گذاشتن طبقه کارگر! در نتیجه نبوی نتیجه میگیرد که "دوره ای که منصور حکمت از کارگری شدن حزب یک بنی اش مایوس شد و بجای خشت روی خشت گذاشتن و تلاش برای به میدان آوردن طبقه کارگر و سازمانیابی آن، طبقه کارگر را که محور هر استراتژی سوسیالیستی است، از استراتژی سیاسی حزبی حذف کرد. دوره ای که مبحث حزب و قدرت سیاسی نه نقطه شروع بلکه اوج تکامل آن بود. اینبار بجای وظیفه دشوار کارگری کردن حزب، حزب را به حزب شخصیت ها و حزب گروه فشار آکسیونبستی در خارج تبدیل کرد تا در روز موعود با جلب نظر ۵ درصد از جامعه به طرف تصرف قدرت سیاسی خیز بردارد"

در برابر این نوع استدلال و جملات مشابه آن که در این نوشته بوفور یافت میشود تنها میتوان گفت دوست عزیز شما متأسفانه دارید فریبکاری میکنید شعور مخاطبین تان را خیلی دست کم گرفته اید. ده دوازده سال پیش شاید کسانی نظیر محفل آذرین - مقدم میتوانستند چنین ادعاهایی بکنند و چند صباحی چند نفر انگشت شمار را مشغول دارند. اما اینکه ۱۴ سال پس از طرح بحث "حزب و قدرت سیاسی" کسی بر میدارد و همان بحثهای کهنه را تکرار میکند دیگر دارد خود را به متوجه نشدن میزند. آیا برای محمد نبوی یا دوستان دیگرش خیلی سخت است که بروند به مبارزات و تلاشها و فعالیتهای حزب کمونیست کارگری در این چهارده سال نگاه کنند تا متوجه شوند که این یک ادعای پوچ است که بحث حزب و قدرت سیاسی یعنی کنار گذاشتن طبقه کارگر؟ خواهش من از محمد نبوی اینست که لطفاً بیابید نشان دهید که یک گروه یا جریان از میان همه آنها که شما قبولشان دارید از جمله حزب خودتان به اندازه یک دهم حزب کمونیست کارگری از کارگر و مبارزات کارگری طی این مدت دفاع کرده است، خواستها و مطالبات کارگران را نمایندگی کرده است، در میان کارگران در یک گوشه جهان بیش از حزب کمونیست کارگری نفوذ و محبوبیت دارد. اگر بتوانید این را نشان دهید خودش میتواند معیاری باشد. میدانید که نمیتوانید این را نشان دهید چون حزب کمونیست کارگری در بطن مبارزات کارگری در ده دوازده سال گذشته بیش از هر جریان چپ دیگری حضور داشته است و خواستها و مبارزات کارگران را بیش از همه این جریانات سنتی کارگر کارگری نمایندگی کرده است و به همین درجه هم نفوذ و حضورش در میان کارگران از همه این جریانات بیشتر است. این یک جواب "دودوتا چهارتا" و سر راست به تمام ادعاهای پوچ شما مبنی بر کنار گذاشتن طبقه کارگر از استراتژی کمونیسم کارگری است. چون نمیشود هم ما کارگر و طبقه کارگر را از استراتژی سیاسی مان کنار گذاشته باشیم و هم تمام هم و غممان پیشروی مبارزات

کارگران شرکت واحد و نیشکر هفت تپه و پتروشیمی ها و نساجی کردستان و سنجند و کارگران شاهر و کیان تایر و بازنشستگان و صدها نمونه دیگر باشد. اینطور نیست؟ آیا خیلی مغز پیچیده ای میخواهد که این را متوجه شوید؟ بفرض هم ده سال پیش تحت تاثیر محفل کذاب آذرین - مقدم درکتان از بحث حزب و قدرت سیاسی همین درک تحریف شده ای بود که الان میگویید. آیا یک جریان جدی نباید بعد از ده سال کسی فکر کند و به این سوال ساده جوابی واقعی بدهد که اگر منصور حکمت طبقه کارگر را از استراتژی سیاسی اش کنار گذاشته و اگر حزب کمونیست کارگری بقول شما تماماً بر همان خط منصور حکمت حرکت میکند، چرا محور فعالیتهای این حزب مبارزات کارگری است؟ چرا مدام مشغله اش جلو آمدن رهبران و صفوف کارگران است؟ چرا هیچ اعتصاب و مبارزه کارگری در این حزب از قلم نمی افتد؟ چرا این حزب از تمام محیط های کارگری بیش از همه جریانات چپ "کارگر کارگری" خبر دارد؟ چرا این حزب هر سال صدای کارگران ایران را در سطح جهان و در مجامع بین المللی منعکس میکند و برای آزادی کارگران زندانی تلاش میکند و هزاران چرای دیگر از این قبیل؟ محمد نبوی در این زمینه یک کلمه سخن نمیگوید و خود را به کوچه علی چپ میزند. چون دستش کاملاً خالی است. اما خود بحث حزب و قدرت سیاسی چه میشود؟ آیا منصور حکمت نگفته است که حزب میتواند قدرت را بدون طبقه کارگر بگیرد؟

خیر! نگفته است. بحث منصور حاشیه ای است. چپی که حتی آن مقطعی هم که از نظر نفوذ اجتماعی هم حاشیه ای نبوده همیشه در حاشیه سیاست قرار دارد و نقشه ای هم برای یا بیرون گذاشتن از این حاشیه ندارد. چپی که همیشه اپوزیسیون است و میخواهد اپوزیسیون باشد. من این گرایش را "پوزیسیون" یا اپوزیسیون گرا مینامم. که قصد دست بردن به قدرت را هیچوقت ندارد. و در نتیجه یک تئوری من در آوردی و انحرافی را درست کرده است و تحت نام مارکسیسم بخورد هوادارنش میدهد که اول باید در میان کارگران اکثریت بشوی و بعد کارگران خودشان انقلاب میکنند و قدرت را بگیرند. و معلوم نیست که چگونه میخواهد در میان کارگران اکثریت بشود. میشود صد سال با این تئوری زندگی کرد. و صد تا شرایط انقلابی هم برود و بیاید و شما همیشه در حاشیه سیاست و در حاشیه جامعه با فرقه خودت سرگرم بحث باشی. تازه ای کاش به همین جا ختم میشد. این چپ عملاً در مواقع تعیین کننده به زانده و سرویس دهنده راست تبدیل میشود. نمونه اش فدائی در سال ۵۷ است. نمونه اش کوروش مدرسی و بهمن شفیق و عباس فرد و محافل مشابه در سال ۸۸ است. و نمونه اش گنج زدن کل چپ سنتی در همین سال ۸۸ است. این تجربیات مبیایست برای دوستان ما در حزب کمونیست ایران درس عبرتی میشد. بهر حال بگذارید عین گفته های منصور حکمت را در اینجا و در این مورد معین یعنی در مورد حزب و قدرت سیاسی که در کنگره دوم حزب کمونیست کارگری در سال ۹۸ یعنی ۱۴ سال پیش مطرح شد بیآوریم. او از جمله میگوید:

"یک حزب کارگری با وجود اینکه در میان کارگران در اقلیت است، میتواند در لحظات تاریخی تعیین کننده ای، حرکت اکثریت کارگران را شکل بدهد، قیام کند و قدرت را بگیرد و نگهدارند و اصلاً از این طریق میشود تبدیل به اکثریت شود. به نظر من این کار را میشود کرد. باید این طور باشد و گر نه هر کسی بیاید، هر استاد دانشگاهی که سوسیالیسم را خوانده است و بگوید این کار با چیزی که خوانده ام جور در نمی آید و یا هر چپی که ظاهراً از استالینیسم درس گرفته است به ما بگوید که شما در میان طبقه کارگر یک اقلیت ویژه ای هستید و حق ندارید به قدرت دست ببرید، من جوایم به آنها این است که تئوری ما از اول اینها نبوده است...". و یاز در همین بحث میگوید: "حزب کمونیست کارگری میتواند در صورتی که بخش مؤثری از کارگران را داشته باشد، بخش اقلیت ولی اقلیتی مؤثر و برائی از کارگران، اقلیت با صدائی از کارگران در جامعه و اقلیت فعالی از کارگران را داشته باشد، اگر حزب کمونیست کارگری حزبی باشد که به این معنی رابطهاش با طبقه کارگر محکم است، برنامه انقلابی دارد و نفوذش را در دوره های به حلی رسانده است که در سطح اجتماعی و در متن عالم سیاست به صورت یکی از بازیگران اصلی صحنه سیاست در آمده باشد و اگر این حزب این شم را داشته باشد که شرایطی را که بحث قدرت سیاست در جامعه باز شده است و به موضوع جدال اجتماعی تبدیل شده است، تشخیص بدهد، میتواند قدرت سیاسی را بگیرد." و باز در ادامه همین بحث میگوید: "نمیتوان تنها به عنوان دوازده مرد خبیث و یا یک گروه خشن رفت و قدرت را گرفت. باید سعی کنید از طرف یک قشر اجتماعی و با کمک آن قدرت را بگیرید. این طبقه برای ما طبقه کارگر است و این قشر برای ما قشر سوسیالیست و رادیکال طبقه کارگر است که از مندتها پیش در مورد آن حرف زدیم. ما باید بخشی از این قشر باشیم و واقعا با آن مرتبط باشیم." (منصور حکمت - حزب و قدرت سیاسی سال ۹۸)

از صفحه ۳ **ادعا نامه چپ سنتی ...**

قدرت را بگیرد، مگر پدیده شوروی را نمیبینید؟

این من را یاد آن گراچو مارکس کم‌دین مشهور آمریکائی میان‌دازد که میگفت: من عضو باشگاهی که آدمی مثل من را به عضویت خود قبول کند، نمیشوم! دیدگاه طرف مقابل ما هم شبیه این است. میگوید که من حاضرم در جامعه تحت حاکمیت دولت بورژوا لیبرالی زندگی کنم، حاضرم تحت حکومت کنسرواتیوها زندگی کنم، حاضرم تحت حکومت لیبرالی زندگی کنم، ولی تحت حاکمیت حکومتی که دولت آن از آدمی مثل من تشکیل میشود، حاضر نیستم زندگی کنم!

در نوشته طولانی رفیق محمد نبوی نکات و ادعاها بسیار زیاد است. و پرداختن به همه آنها نیز لزومی ندارد. همانگونه که اشاره کردم محمد نبوی از شیوه "عکس مار" در بحث سیاسی استفاده میکند. حتی بحران در حزب حکمتیست و انشعاب در این جریان نیز گویا به دلیل بن بست خط منصور حکمت است. این عینا استدلالی است که قبلا از امثال رضا

مقدم شنیده بودیم. و جواب خود را گرفت. اینجا هم این دوست ما معلوم نیست چرا متوجه نیست که با همین استدلال میشود نشان داد که جدایی‌ها و انشعابات متعدد در کومه له زحمتکش‌ها مهتدی و ایلخانی زاده و محافل متعددی که از حزب خود ایشان جدا شده اند، نشانه بن بست خط حاکم بر حزب کمونیست ایران است. آیا دقیق تر و درست تر این نیست که انسجام و پیشروی‌های هرروزه حزب کمونیست کارگری را که برای همه کس عیان است، دلیل حقانیت و درستی سیاستهای منصور حکمت بگیرید؟ میخواستیم به نکته ای هم که محمد نبوی در مورد جامعه انسانی و حکومت انسانی پرانده بود پردازیم. اما نوشته ام طولانی میشود. امیدوارم در فرصت دیگری به این بحث پردازم.*

۲۴ آوریل ۲۰۱۲

را ندارد که به کارهای عظیم دست بزند و برای آن تئوری میتراشد. همانگونه که اشاره کردم اگر کار فقط به پاسیفیسیم سیاسی این جریان‌ها ختم میشود مشکل چندانی نبود. تجربه نشان داده است که این خط و این گرایش اگر نقد نشود و کنار زده نشود، در مقاطع حساس و انقلابی عملا بر علیه طبقه کارگر و به نفع بورژوازی و حکومت‌های ارتجاعی عمل میکند.

منصور حکمت همان موقع انتظار چنین بحثهایی از نوع محمد نبوی را داشت و به آنهم جواب داد. از جمله اینطور گفت: "این "منوعیت" در رابطه با حزب و قدرت سیاسی فقط در مورد ماست. فقط ما کمونیست‌ها هستیم که وقتی از قدرت‌گیری سیاسی حرف میزنیم، به ما هشدار میدهند که سر جای خود بنشینید، شما مطابق تئوری خودتان قرار نیست به عنوان حزب به قدرت سیاسی نزدیک شوید، قرار است طبقه کارگر به قدرت سیاسی نزدیک شود.

چه در درون جنبش سوسیالیستی و چه در بیرون از ما، با این موضع مواجه میشویم و به ما این تذکر را میدهند. این جزء "منوعیت"های ما است. اگر پنج نفر ناسیونالیست جمع شوند و یک حزب جدید تشکیل بدهند، فوراً از گرفتن قدرت سیاسی حرف میزنند و هیچ کس هم به آنها ایرادی نمیگیرد، هیچکس! میگویند حزب ناسیونالیست جدید ایران تأسیس شده و آقای فلانی رئیس آن است و تصمیم خود را برای گرفتن قدرت سیاسی اعلام میکند، رئیس جمهور و نخست وزیر را هم معرفی میکنند و در روزنامه‌ها و رادیو تلویزیون در این مورد هم مصاحبه میکنند، ولی اگر ما بگوئیم که حزب کمونیست کارگری میخواهد به طرف قدرت سیاسی گام بردارد، اولین کسپ که یقه ما را میگیرد یکی از همین چپهای بغل دست ما از نوع وحدت کمونیستی است که میگوید: آقا چه شد؟ این طبقه است که قرار است

دنبال کند. روشن است که منصور حکمت خواب و تخیلات چپ‌های سنتی را با گفتن اینکه اگر ما بخش موثر و اقلیتی از کارگران را با خودمان داشته باشیم میتوانیم قدرت را بگیریم بهم زده است. همین اخیراً شنیدیم که یکی از کادرهای حزب کمونیست ایران یعنی حزب متبوع رفیق محمد نبوی در جلسه ای در استکهلم گفته بود که "تا زمانی که طبقه کارگر به میدان نیامده است من دوست ندارم جمهوری اسلامی سرنگون شود" و بنظر من این هشدار دهنده است. این همان تزه‌های راست کوروش مدرسی است که دارد از زبان دوستان ما در حزب کمونیست ایران هم بیرون میزند. و این نوشته رفیق محمد نبوی هم اساساً در همین راستاست.

بهررو تا آنجا که بحث بر سر حزب و قدرت سیاسی است همین چند جمله ب خوبی گویاست. اما کل بحث و نوشته‌هایی که در توضیح آن بعداً نوشته شد گویا تر است که طبعاً جای بازگو کردن آنها اینجا نیست. یک تصور ساده و سطحی چپ سنتی از کل بحثهای مارکس در مورد طبقه کارگر اینست که اول باید بروی در میان کارگران اکثریت بشوی و بعد که اکثریت شدی حزب طبقه کارگر را تشکیل میدی و بعد این حزب طبقه کارگر را آگاه و تشویق میکند که برود قدرت را بگیرد! این تلقیات ساده انگارانه و سطحی که به وفور در نوشته‌های این دوستان ما هم یافت میشود نه هیچ ربطی به مارکس دارد و نه به واقعیت. هیچ انقلابی اینگونه پیش نرفته است. هیچ حزبی این مسیر را طی نکرده است. مشکل این جریان‌ها هم اساساً معرفتی نیست. بلکه همانگونه که اشاره کردم این پوششی برای جا خوش کردن در حاشیه سیاست است. این پوششی برای دست نبردن به قدرت است. چپ خرده بورژوازی در ادعاهايش برای به زیر کشیدن حاکمیت بورژوازی نه خود را جدی میگیرد و نه جدی است. جرات این



میکند و حکم شلاق زدن به فعالین کارگری را می دهد و چنین احکام سنگینی را برای رضا شهابی صادر میکند .

مبارزان کمونیست همه مردم آزادیخواه، سازمانها و احزاب اپوزیسیون جمهوری اسلامی و نهادهای مدافع حقوق انسانی را دعوت می نماید با امکاناتی که در اختیار دارند دست به اقدامات لازم و فوری برای جلوگیری از اعدام این زندانیان و اعتراض به صادر کردن احکام قضایی جنایتکار علیه رضا شهابی بزنند.

قبلا مردم در شهرها و از جمله در شهر میروان با تماس گرفتن با خانواده این زندانیان و حمایت از آنها، و با نوشتن نامه های اعتراضی، دادن اطلاعیه، با امضا کردن طومار، اعتراض خود را به حکم اعدام زانیار و لقمان مرادی اعلام کرده بودند. هم اکنون در شرایط حساس فعلی ادامه چنین اقداماتی و گسترش آن دارای اهمیت بسزایی است و می تواند در نجات دادن جان این شش نفر زندانی موثر واقع گردد.

مردم بر جمهوری اسلامی مبارزان کمونیست
۲۴ آوریل ۲۰۱۲



**اساس سوسیالیسم انسان است.
سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است.**

ناامنی محیط کار، بی حقوقی ...



جمهوری اسلامی پایانی نیست! درباره این موضوع زیاد حرف زده ایم. مسئله این است که چگونه می توان به این قتل عام خاموش خاتمه داد. در همه جنبه های این مسئله که آیا می شود ناامنی محیط کار را بکلی از بین برد، هنوز دقیق نشده ام؛ اما مسلماً می شود آن را از این حالت قتل عام به واقعا به معنای واقعی کلمه به حوادث استثنائی کاهش داد.

آیا این موضوع بخاطر "کم دقتی و سهل انگاری" کارگران است - چنانکه مسئولین جمهوری اسلامی اصرار دارند در انتهای اخبار مربوط به قتل کارگران و یا نقص عضو کارگران در حین کار بیاورند؛ یا از کمبود قوانین حمایتی است و یا هم اینکه ریشه در جای دیگری دارد؟! البته که این دروغ اسلامی است که کارگر در باره حیات و امنیت جانی و بدنی خود کم دقتی و سهل انگاری می کند. هیچ کارگر و هیچ انسان با عقل سلیمی روزش را بخاطر زیر آوار ماندن و یا از چندین طبقه به پایین پرت شدن، از خانه بیرون نمی رود. کارفرمایان چپاولگر رژیم اسلامی تا آنجا که کارگر مفت و مجانی در اختیار دارد لزومی نمی بینند که دستگاههای محیط کار را با آخرین استاندارد ایمنی مجهز کنند. تا آنجا که رژیم سرکوبگری هرگونه تحرک برای متشکل شدن را سرکوب می کند، لزومی نمی بیند که به هیچ کسی حساب پس بدهد! راستش حتی در لیبرال و دمکرات ترین سیستم اجتماعی بورژوازی هم قانون جایگاه مهمی را اشغال نمی کند.

مسئله بطور خیلی ساده در نبود تشکلهای کارگری است که مال خود کارگر است و امنیت کارگر مهمترین مشغله و شعار سرلوحه آن است! یکی از مورخین جنبش کارگری آمریکا به نام Steve Early در آخرین کتابش، جنگهای داخلی در جنبش کارگری آمریکا، نکته جالبی را در این مورد می گوید. بعد از انتخاب بارک اوباما به ریاست جمهوری، نهادهای کارگری آمریکا بیش از حد به این جابجائی دل خوش کردند. قانون کار آمریکا بر سر راه متشکل شدن کارگران موانع سخت و زیادی می گذارد. جنبش کارگری آمریکا تلاش زیادی کرده است که تغییراتی در این قانون بدهد و از این موانع بکاهد. اوباما بسیار قبل تر از کاندیداتوری اش برای ریاست جمهوری، از لایحه تازه ای که تعدادی از سناتورهای حزب دمکرات به سنا برده بودند حمایت کرد و در تبلیغات انتخاباتی خود قول تلاشهای لازم برای گذراندن این لایحه و تصویب آن خواهد کرد. این لایحه بطور خلاصه که EFTA عنوان گرفته است، به کارگران اجازه می دهد که بدون فضولی و بازجویی از جانب کارفرمایان، بتوانند کارت متشکل شدن را امضا کنند؛ پروسه بسیار معمولی ای که نزدیک به یک قرن است که در کشورهای غربی از آن استفاده می شود. البته که این موضوع بعد از انتخاب ایشان به فراموشی سپرده شد. نکته من اما نکته ای است که نویسنده کتاب مزبور به آن اشاره می کند. او می گوید که نهادهای رسمی کارگری و

بخصوص رهبران بخش جدا شده از فدراسیون کار آمریکا، نیرو و منابع مالی به متشکل کردن کارگران اختصاص نمی دهند، و متشکل کردن کارگران را به قانون و انتخابات اعضای حزب دمکرات به ریاست جمهوری و مجالس سنا و کنگره آمریکا گره زده اند. و می گوید قوانینی که به اصطلاح از کارگران و حقوق آنها حمایت می کنند را کم نداریم. و یادآوری می کند که هر از چندگاهی یکی از رؤسای جمهور آمریکا از حزب دمکرات است. منتها آنچه را که کم داریم، تشکل کارگری است که بتوانند مسائل را پیگیری کنند. مثال آمریکا برای اشاره به "قانون" و "قوانین" هم اینجاست؛ چرا که زالوافتان آن جامعه تحت عنوان وکیل، دائم در حال رفت و آمد در دادگاهها برای اجرای قوانین اند و قانون برایشان دکان پر درآمدی است. معلوم است که چه کسی از این بازار "قانون" و "قوانین" بیشترین استفاده را می برد. حال این وضعیت را با جمهوری اسلامی مقایسه کنید که نه تنها همه قوانینش مبنای شرعی و قرآنی دارند، بلکه قوانین مشخصی هم دارد که تلاش برای متشکل شدن را هم سرکوب می کنند. همه قضاتش کسانی چون خلخالی، شاهرودی، صلواتی و سعید مرتضوی هستند. وکلای آن مملکت هم اگر به خود جرأت بدهند حرفی بزنند، مثل هوتن کیانی پیه زندان و شکنجه به تن می مانند!

۲۳ آوریل ۲۰۱۲

بعداالتحریر

ماشینی در حین کار جا ننگارد و یا هم اگر حادثه ای رخ داد و چنین شد خود مقصر دانسته نشود، همین امروز تلاش برای متشکل شدن را شروع می کند. اگر کارگری نمی خواهد جانش را در حین کار از دست بدهد، باید متشکل شود. باید از فعال کارگری ای که برای متشکل شدن تلاش می کند و به زندان می افتد، با دل و جان حمایت کند. مثل فرزندش حمایت کند و برای آزادی اش هیچگونه دریغی نکند.

تابلوی فشار قوی حاوی ۳۲۰ ولت برق دچار سانحه شغلی شد و جان سپرد و این در حالی بود که مسئولان ایمنی به کمیل اطمینان خاطر داده بودند برق تابلو قطع شده است. "پدر کمیل می گوید که فرزندش در کار خود مهارت زیادی داشت و می افزایشد." مسئولان کارخانه علت مرگ فرزندم را بی احتیاطی و عدم توجه به مسائل ایمنی عنوان می کنند که این موضوع بیشتر قلب ما را جریحه دار می کند. "اطمینانی که به پسر از قطع بودن برق داده شده بود اشتباه بود، در غیر اینصورت یک مهندس برق ماهر می دانست نباید دستش را به تابلو داخل کند." وی در ادامه از عدم امکانات پزشکی و حتی آمبولانس می گوید: "فرزندم بی دلیل و به سادگی مرد و کسی هم پاسخگو نشد. دریغ از یک پزشک عمومی و یا یک بهیار که در محل وقوع حادثه حضور داشته باشد. شاید اگر فرزندم به موقع خدمات پزشکی دریافت می کرد، امروز زنده بود."

A BETTER WORLD IS POSSIBLE!

99% May day

ALL POWER TO THE 99%!

همه قدرت به ۹۹ درصدی ها

حزب کمونیست کارگری ایران

Worker - communist Party of Iran

تجمع و تظاهرات هزاران نفر زن و مرد در شهر بوکان در اعتراض به قتل سمیه فیض الله پور



روز جمعه ۹۱/۲/۱ مردم بوکان خشم و اعتراض خود را به قتل سمیه فیض الله پور نشان دادند. قریب به ۶ هزار نفر از زنان و مردان انسان دوست از ساعت ۶ بعد از ظهر در پارک ساحلی جمع شدند و سپس دست به تظاهرات زدند. مردم با شعارهای "امنیت، امنیت، حق مسلم ماست"، "قاتلین سمیه محکوم باید گردند" و خواندن سرود یار دبستانی در خیابانهای شهر به حرکت درآمدند و تا میدان فرمانداری راهپیمایی کردند. تا جاییکه فرماندار حسن عباسی با آوردن مادر سمیه به میان جمع مردم خواهان متفرق شدن آنان شد. فرماندار که جوابی به مردم نداشت تلاش داشت که وقت بگذرد و مردم را جلوی فرمانداری معطل کند. مردم با شعار "عدالت قلبی نمیخواهیم" و شعارهای دیگر اعتراض خود را به فرماندار و قتل سمیه و فضای نا امن شهر و کودک ربایی و تجاوزهای اخیر بلند کردند. آنها با هو کردن فرماندار خواستار محاکمه عاملین این فاجعه انسانی شدند و چون پاسخی نگرفتند اعلام داشتند که به این اعتراضات ادامه خواهند داد. بدین ترتیب امروز شهر بوکان يك پارچه خشم و اعتراض بود.

در شهر بوکان مدتی است کودک ربایی و تجاوز و سوء استفاده جنسی از کودکان، توسط باندهای جنایتکار و عوامل جمهوری اسلامی به يك موضوع جدی و مایه نگرانی و اعتراض مردم تبدیل شده است. از جمله دو هفته قبل دختری به اسم سمیه فیض الله پور در پارک ساحلی شهر روده شد و بعد از سه روز خانواده اش با جسد او که در همان پارک رها شده بود روبرو شدند که آثار تجاوز و اذیت و آزار بر روی جسد او دیده میشد. در نتیجه این اتفاق فاجعه بار و تکان دهنده یکی از دوستان نزدیک وی دست به خودکشی زد. مجموعه این اتفاقات شهر را به حالت انفجار درآورد. زیر فشار فضای اعتراضی شهر و مراجعات مکرر مردم سرانجام تعدادی از افراد این باند جنایتکار که از اعضای سپاه پاسداران و اوباش جمهوری اسلامی هستند بازداشت شدند اما بعد از چند روز آزاد گردیدند. این مساله مردم را بیش از پیش به خشم آورده است. در تجمع اعتراضی روز جمعه مردم بوکان در واقع عزم خود را برای مقابله با این جنایت و جمهوری اسلامی و ایجاد فضای امن برای زنان و کودکان نشان دادند.

کمیته کردستان
حزب کمونیست کارگری ایران
۱ اردیبهشت ۹۱
۲۰ آوریل ۲۰۱۲

زنده باد انقلاب انسانی برای حکومت انسانی



دخترش را پیگیری کند. مردم شهر بوکان میگویند قاتلین سمیه را میشناسند. طبق گفته مردم شهر دو نفر از عوامل رژیم اسلامی که کارمند وزارت اطلاعات هستند و همیشه مسلح در شهر دیده شده اند در سرکوبهای سال ۸۸ نقش زیادی داشته و به دلیل بیرحمیشان در سرکوب تظاهراتهای مردم تهران از جانب رژیم هر کدام يك ماشين شخصی جایزه گرفته اند. همچنین گفته میشود این دو نفر سازمانده بانداهای فروشنده مواد مخدر در این شهر هستند.

طبق آخرین خبری که به ما رسیده است این دو نفر برای مدت کوتاهی بازداشت و به دلیل خدمات شایانی که به وزارت اطلاعات رژیم کرده اند آزاد شده اند. بعد از آزادی این دو نفر نیروهای انتظامی و امنیتی شهر بوکان پدر سمیه را به طور موقت بازداشت و تهدید کرده اند که پرونده دخترش را پیگیری نکند. پدر سمیه اکنون در میان غم از دست دان دختر و تهدید نیروهای امنیتی رژیم اسلامی در خانه خود محبوس شده است.

مردم شهر بوکان میگویند قاتلین سالها از عوامل سرکوب در خدمت ارگانهای مختلف رژیم در این شهر بوده اند. از جمله گفته میشود که این دو نفر چماقداران شهردار برای تخریب خانه های خارج از محدوده و باجگیران قلدر و بیرحم شهردار بوده اند. طبق خبر دیگری که افرادی از درون نیروهای انتظامی به اطلاع مردم رسانده اند در مدت این چند روز گذشته تا کنون ۷۰ نفر از جوانان این شهر بطور موقت بازداشت و تهدید شده اند که نباید موضوع قتل سمیه را پیگیری کنند. طبق خبری که از داخل نیروهای

کمیته کردستان
حزب کمونیست کارگری ایران
۴ اردیبهشت ۹۱
۲۰ آوریل ۲۰۱۲



بخش دوازدهم

زندگی نامه من (بخش دوازدهم)

هر دو در عملیاتهای واحدهایشان جان باختند)

محسن میلانی

صابر از گردان بیساران بود و از همه آرام تر و ساکت تر بود. او موهای بور و پوستی روشن داشت و برخلاف دیگر مردان کرد که معمولا خطوط صورتشان سخت و پوستشان آفتاب سوخته است، صابر ظریف و ملایم بود. ظاهرا اشعه سوزان آفتاب معلومه که همه ما را سیاه کرده می کرد (من تابستانها مثل سومالیاییها میشدم) نمی توانست در پوست شیری رنگ صابر نفوذ کند. صابر زیاد حرف نمی زد و تنها هنگام کار کردن بود که میشد قدرت یادگیری و کارآیی را بعنوان پزشکیار دید.

مانند همه جمعهای مشابه، گروه ما هم از افراد متفاوتی با روحیات و سابقه های متفاوت تشکیل شده بود. طبق معمول یکی بود که سخن چین جمع بود و هر خبری را فوری به مسئولین امر می رساند و وظیفه خودش می دانست که نخود هر آشی شود و سر از کار همه درآورد. کسانی بودند که جوگرهای جمع محسوب می شدند و کارشان مزه پرانی و خندانند دیگران بود. کسانی بودند که نه استعداد و نه علاقه یادگیری پزشکی داشتند و معلوم نبود بنا به چه دلیلی سر از آنجا درآورده بودند. یکی بود که عاشق بود و پاک دل از کف داده بود و بجای یادگیری یک گوشه می نشست و سیگار می کشید و خاله سوسکه را نگاه می کرد که می آمد و می رفت و دل همه را می برد. مانند همه جمعهای دیگر، جمع کوچک ما هم دنیای کوچک خودش را داشت و هر کس نقشی را در آن بازی می کرد. روی هم رفته جمع شلوغ و پر هیجانی را تشکیل می دادیم. حتی صابر هم به آسانی در شلوغ بازیهای ما قاطی میشد و در آب بازیهای تابستانی و انگور دزدیهای گاه و بیگاهمان شرکت می کرد.

بزرگترهای مرکز پزشکی نمی دانستند با اینهمه نیروی جوان و پر

پزشکی می رفت دید. دوستانمان به شوخی به ما می گفتند جاده صاف کن. انگار حرفهایمان پایانی نداشت. از همه چیز حرف میزدیم. از بحث سیاسی گرفته تا کشفیات علمی و شعر و داستان. همیشه چیزی برای گفتن بود.

علی در یکی از روستاهای آذربایجان بدنیا آمده و در جنوب شهر تهران بزرگ شده بود و از سن خیلی پائین ناچار شده بود برای کمک به خانواده اش و تامین مخارج مدرسه اش کار کند. وقتی پدر بزرگش آنها را از خانه اش بیرون کرد، پدر علی در یکی از جنوبی ترین نقاط تهران (نزدیک جاده ساوه) یک خانه کوچک برای خود و همسر و پسرش تهیه کرد که به مرور زمان و با افزایش شماره اعضای خانواده به یک خانه دو اتاقه با آشپزخانه و حیاط نقل مکان کردند. بابای علی در کوره پزخانه کار می کرد و بعدها نقاش ساختمان شد. درآمد او هیچوقت کفاف زندگی را نمی داد و او ناچار بود خیلی زود پسرش را با دنیای کار و کارگری آشنا کند. علی در جاهای مختلف کار کرده بود. از کوره های جهنمی شیشه پزی (بلورسازی) و کارگاه گیره سازی گرفته تا پادوئی در بازار بزرگ تهران و خیاطی پیش شوهر عمه اش. کارفرماهای کارگاههای شیشه پزی از بچه های کوچک زیاد استفاده می کردند چون میشد آنها را داخل کوره فرستاد تا شیشه های آماده را بیرون بیاورند. گرمای این کوره ها و بوی سمی شیشه های آب شده واقعا غیر قابل تحمل بود و خیلی از بچه هایی که درازمدت آنجا کار می کردند را مریض می کرد. علی کارگاه شیشه پزی را خیلی زود ترک کرد، اما کار در بازار را که به همان اندازه جهنمی بود، بخاطر چلو کبابهای مفصلی که نهار می توانست بخورد بیشتر تحمل می کرد.

"چند ساعتی دور و بر نهار شدت سرما شلوغ می شد. همه بازاریها و غرفه ها ناگهان سفارش غذا می دادند و من ناچار بودم سینیهای سنگین پر از پلو و خورشت و کباب را روی سرم بگذارم و بدو بدو به مغازه ها ببرم و زود برگردم که سفارش بعدی را هم برسانم. در هوای گرم تابستان و شلوغی بازار اینکار شدت خسته کننده و شاق بود و من حسابی عرق

انرژی چگونه برخورد کنند. حتی چشم غره های شیرین و قیافه جدی دکتر شاکری هم ما را از داد و بیدادهای گرم بعد از ظهر و آب بازیهای پر سر و صدا باز نمی داشت. وقتی ما آب بازی می کردیم کسی جرات نداشت از آنجا رد شود چون همه را خیس می کردیم، همه را بجز دکتر شاکری که گره بزرگی به ابروهای پر پشتش می انداخت و شق و رق از میان گروه شیطان و ماجراجوی ما می گذشت و به اتاقش می رفت. وقتی او پیدایش میشد، مثل اینکه دکمه ای را فشار دهی و همه بازیکنان یک بازی الکتریکی را از کار بیاندازی، همه با سطلها و کاسه های پر آب در دست، خشکمان میزد و بمحض اینکه او به در اتاقش میرسید، انگار کسی دکمه را دوباره فشار داده باشد، همه زنده میشدیم و کاسه ها و سطلهای پر آب را روی سر هم خالی می کردیم.

در اولین جلسه سیاسی واحد، من و علی فارس دوباره با هم شاخ به شاخ شدیم. جلسه آموزشی در مورد کالا و دستمزد بود و شیرین رئیس جلسه بود. من چیزی گفتم و بلافاصله علی نوبت گرفت و با من مخالفت کرد "نه اینطور نیست. مارکس نگفته همه ثروت دنیا کار کارگر است. از نظر مارکس زمین و منابع طبیعی هم ثروت محسوب میشوند" من هم دوباره نوبت گرفتم و برعلیه او استدلال کردم. نمی دانم چی گفتم، اما هر چی بود زیاد قانع کننده نبود چون دیگران هم در حرفهایمان بنوعی بحثهای علی را تکرار می کردند. بعد از جلسه علی از من خواست با هم کمی قدم بزنیم و در مورد کالا و ثروت صحبت کنیم. از ترس اینکه فکر نکنند من عقب نشسته ام و یا از بحث کردن می ترسم گفتم باشه و فکر می کنم یکی دو ساعتی با هم حرف زدیم. من که از همان اولش فهمیده بودم بحث من غلط است صرفا بخاطر لجبازی روی حرفم پافشاری می کردم و او هم آنطور که بعدتر فهمیدم تا بحثی را به سرانجام نمی رساند دست بردار نبود. خلاصه از مارکس به منصور حکمت و از آنجا به شاملو و نیما و زمین و زمان، نتیجه آن شد که بعد از آن من و علی را میشد همیشه، وقت و بی وقت در حال قدم زدن در راهی که به مرکز

می ریختم. اما می دانستم که بعد از چند ساعتی کار تمام میشد و می توانستم بنشینم و یک وعده مفصل غذا بخورم. هر روز چلو کباب با کره و سماق فراوان. پرسهای چلو کباب معمولا بزرگ بودند و برای بچه ای مثل من خیلی غذای سنگینی بود. اما من کوتاه نمی آمدم و همه را تا به آخر می خوردم. گاهی وقتها چند تا لفل تند و کمی نان و سبزی هم در کنارش می خوردم. وقتی از رستوران خارج میشدم از بس خورده بودم که نمی توانستم حرکت کنم. گاهی وقتها مجبور می شدم نیم ساعتی همانجا روی پله های رستوران بنشینم تا توان راه رفتن را دوباره پیدا کنم.

علی با فقر و ناداری خیلی خوب آشنا بود. شاید به همین خاطر بود که همیشه می خواست یک جوری پس انداز داشته باشد و نگران بدتر شدن اوضاع بود. "مدتی بود که کارم را کنتراتی کرده بودم و به خاطر سرعت کارم می توانستم بیشتر از معمول (هفته ای پانزده تومن) کار کنم. بعضی وقتها می توانستم هفته ای بیست تومن و یا بیشتر کار کنم ولی این موضوع را به پدر و مادرم نمی گفتم و آنها فکر می کردند که من همان پانزده تومان را می گیرم. پدرم پنج تومن آن را یک هفته پول جیبی به من می داد و باقی را خودشان خرج می کردند. درآمد خوب بود و بعد از اینکه کلی با دوستانم خرج می کردیم، هنوز مقداری پول داشتیم که پس انداز کنم. نمی خواستم به بابام بگم چون بلافاصله از من می گرفت و خرج می کرد. برای همین پولهایم را بدقت زیر جلد کتابهای مدرسه ام که یک لایه کاغذ و بعد پلاستیک بود پنهان می کردم و به کسی چیزی نمی گفتم. نمی دانم چه طرحی برای این پس اندازها داشتم، اما در بدترین مواقع به دادمان رسید. یکروز عصر رفته خانه و دیدم مادرم گریه می کند و پدرم ناراحت گوشه ای نشسته است. ماجرا را پرسیدم و معلوم شد پدرم کلی بدهی دارد و بقالی سر کوچه هم دیگر به ما قرض نمی داد. پدرم مدتی بود بیکار بود و وضع مالی خانواده شدت داغون شده بود. من که از دیدن این وضع دلم بردر آمده بود با هیجان گفتم من پول دارم و جلوی چشمان ناباور

زندگی نامه...

از صفحه ۷

پدر و مادرم یکی یکی جلد کتابهایم را باز کردم و اسکناسهایی را که از مدتها پیش آنجا قایم کرده بودم در آوردم. یادم نیست چقدر پول بود اما در آن شرایط خیلی زیاد بنظر می رسید و پدرم مرا بغل کرد و از خوشحال زد زیر گریه."

دوچرخه سواری و تلویزیون نگاه کردن دو تا از بهترین سرگرمیهای علی بودند که هر دو را بسختی گیر آورده بود. پدرش به او قول داده بود که اگر قبول شود برایش دوچرخه می خرد و علی سه سال پشت سر هم قبول شده بود تا بالاخره پدرش یک دوچرخه کهنه ولی خوب که صاحب کارش به او داده بود برایش آورد. بعد از آن علی را میشد همیشه روی دوچرخه اش دید. حتی گاهی وقتها برای غذا خوردن هم پیاده نمیشد و همچنان نشسته روی آن چیزی را قورت می داد و دوباره شروع به ویراژ دادن می کرد. با دوستانش مسابقه می داد، تک چرخ می رفت، مانور می داد، پشت و رو پا می زد و غیره.

تب تلویزیون هم به همان اندازه سوزان بود. علی هر شب پدرش را ناچار می کرد بعد از کار او را به تنها قهوه خانه ای که تلویزیون داشت ببرد. باید ۲ ریال ورودی می دادند و بعد می توانستند تا هر وقت می خواهند آنجا بمانند. علی تا آخر می ماند و در حالی که پدرش از شدت خستگی چرت می زد او با چشمانی مشتاق به صفحه تلویزیون خیره میشد و همه را می بلعید. بعد از مدتی که پدرش از سفرهای اجباری به قهوه خانه خسته شده بود، یک تلویزیون سیاه و سفید خرید و آنرا بالای کمد جانی که دست علی به آن نمی رسید گذاشت و هر روز عصر وقتی خودش از سر کار می آمد آنرا برایش روشن می کرد. دیگر به قهوه خانه نمی رفتند اما از استراحت هم خبری نبود چون تمام بچه های محل آنجا جمع می شدند و خانه تا دیر وقت جولانگاه بچه های هیجان زده و شلوغ بود که همه با هم حرف می زدند و "مراد برقی" و "تارزن" تماشا می کردند.

علی از همان اوایل انقلاب قاطی سیاست شد و از طریق یکی از

معلمانش با افکار چپ و مارکسیستی آشنائی پیدا کرده و به مطالعه کتابهای انقلابی آندوره پرداخت. بریدن از مذهب کار زیاد سختی نبود، چون علی هیچوقت خاطرات دلپذیری از مذهب و مراسمهای مذهبی نداشت. کاملاً برعکس، فرا رسیدن روزهای عاشورا بمثابة به قتلگاه رفتن بود. پدر و مادرش برای رضایت خدایشان و نذری که سالها پیش کرده بودند هر سال در ایام عاشورا علی بیچاره را در لباس سفید بلندی می پوشاندند و کله اش را از ته می تراشیدند و بعد او را به میان سینه زنان و عزاداران عاشورا برده و با تیغ سرش را زخم می کردند. برای علی عاشورا با خون و درد و خشونت تداعی میشد و هر سال سعی می کرد خودش را جانی پنهان کند که نتوانند پیدایش کنند. پدر علی با وجود اینکه سنتی بود و طبق سنت دیرین ترکها حتی از بوسیدن پسرش در حضور پدر خودش خودداری می کرد و هر سال پسرش را برای رضای دوازه امام خونین می کرد، اما اهل نماز و روضه و دعا و عبادت نبود و اهمیتی به آموزش مذهبی کودکانش نمی داد. بعد از چند سال که دید علی بیچاره چقدر از عاشورا می ترسد و چطور خودش را قایم می کند، علیرغم اصرارهای زنش که می گفت نذر کرده است پسرش را تا ۱۵ سالگی هر سال خونین کند و خدا بر آنها غضب خواهد گرفت و غیره از بردن پسرش به مراسم عاشورا خودداری کرد و علی را از این شکنجه اجباری معاف کرد.

علی خیلی سریع مارکسیسم و نقطه نظرات چپ را پذیرفت و بکلی به اسلام پشت کرد. کومله بخاطر نظرات خلق گرایانه و مائونیستی اش و همچنین بخاطر مبارزه مسلحانه و داشتن نیروی پارتیزان از نظر او و هم گروهی هایش خیلی جذبه داشته و به همین دلیل وقتی معلمش دستگیر شد و ارتباطش با دیگران قطع شد، تصمیم گرفت به کردستان رفته و به کومله ملحق شود. چند تکه لباس برداشته و بدون اینکه کسی را بشناسد و کوچکترین اطلاعی از وضعیت آن منطقه داشته باشد به شهر سنندج رفت. و البته همانطور که انتظار می رفت مامورین سپاه به او مشکوک شده و دستگیرش کردند. "خودم را بکلی

زدم به غیره سیاسی بودن و گفتم با یک دختر سنندجی آشنا شده ام و اکنون آمده ام او را پیدا کنم. تا یک هفته مامورین کمیته هر روز مرا دم مدارس دخترانه شهر می بردند و از من می خواستند دختر مورد نظر را به آنها نشان دهم. حتی یکبار دختر خود با جوجو را پیشم آوردند و گفتند دختره را پیدا کرده ایم. می خواستند اینجوری منج مرا بگیرند. بهرحال بدون اینکه سرنوشتم معلوم شود مرا به بند فرستادند و من سه ماه در پادگان سنندج زندانی بودم. این سه ماه برای من واقعا آموزنده بود و با تعدادی از فعالین کومله و دمکرات آشنا شدم. این آشنائی کنجکاوی مرا بیشتر کرد و من مصمم شدم که حتما روزی به صف پیشمرگان کومله ملحق شوم. درست شب عید سال ۶۰ مرا از زندان آزاد کردند. خیلی شانس در رفتم اگر تا سرکوبهای ۶۰ در زندان مانده بودم حتما اعدام میشدم."

یکی دو سال بعد علی به خاطر نداشتن امنیت در محل زندگی به سربازی رفت و مدتی را در خط مقدم جبهه جنگ ایران و عراق خدمت کرد. حتی چند بار با انفجار خمپاره و توپ زخمی شد. همانجا با یکی از فعالین حزب کمونیست و کومله آشنا شد و این بار حساب شده، از طریق او از سربازی فرار کرده و به صفوف پیشمرگان کومله پیوست. جالب اینکه وقتی بعد از مدتها مخفی بودن و پذیرفتن انواع و اقسام خطرات به نیروهای پیشمرگ می رسد و تقاضا می کند به آنها بپیوندد، با شک و تردید مسئولین روبرو میشود. بنظر آنها سناریوی او کمی عجیب بوده و نمی توانستند باورش کنند. کسی که فارس بوده و تمام عمرش در شهر تهران زندگی کرده، در ارتش رژیم سربازی کرده، سابقه فعالیت سیاسی با هیچکدام از نیروهای شناخته شده سیاسی را نداشته و حتی آگاهی درستی در مورد کومله و اهدافش هم نداشته، و کسی را هم در این حزب نمی شناخته، از کجا معلوم جاسوس نباشد؟ فارس بودن زیاد مهم نبود چون تعداد قابل توجهی غیر کرد در صفوف پیشمرگان کومله فعالیت می کردند، اما اکثر آنها از قدیم فعالین سیاسی بودند که در شهرهای ایران با سازمانهای چپ شناخته شده کار کرده بودند و اکثرا

کس دیگری را هم می شناختند. "بعدها فهمیدم که آموزشیهای دیگر را گمارده بودند که مواظب من باشند و اگر کار مشکوکی کردم فوراً به مسئولین خبر دهند. حتی یکبار عمداً مرا در روستا جا گذاشتند که من نتوانم پیدایشان کنم و برگردم تهران. مردم روستا کمکم کردند دوباره پیش پیشمرگان برگردم"

نهایتاً رحمت ترقی مسئولیت او را بعهده میگیرد و بخاطرش تعهد می دهد تا علی بتواند رسماً به پیشمرگان کومله ملحق شود. و علی که احتیاجی به آموزش نظامی نداشت را همانجا مسلح می کنند و به گردان شاهو می فرستند.

رحمت ترقی در یکی از عملیات گردان شاهو در سال ۱۳۶۵ جان باخت
برای من علی انگار کاملاً از یک سیاره دیگر بود. او با همه مردهای دیگر فرق داشت. با او می توانستم به آسانی از همه چیز حرف بزنم، درد دل کنم، شوخی کنم، بخندم، ترسم را و شادیهایم را با او تقسیم کنم بدون ترس از تحقیر شدن بدون اینکه احساس کنم که او یک مرد است و ممکن است فکرهای دیگری به سرش بزند. من کاملاً مصمم بودم که دور عشق و عاشقی را خط بکنم و می خواستم ثابت کنم که دختر و پسر می توانند با هم دوست باشند بدون اینکه عاشق هم شوند و از آغوش هم سر در بیاورند.

من از دوستیم با علی به اندازه کافی لذت می بردم که دیگر احتیاجی به چیزی بیشتر از آن نمی دیدم. دیگران اما با من هم نظر نبودند و طولی نکشید که متلکها و نگاههای پر معنی و ابرو بالا انداختنها شروع شد. بعضیها می گفتند علی پسر خوبی است، بهتر است با او ازدواج کنی. بعضیها می گفتند زود است تازه یک تجربه را پشت سر گذاشته ای نباید اینقدر سریع وارد یک رابطه دیگر شوی. بعضیها زخم زبان می زدند و دلسوزت را نصیحت می کردند.

عکس العمها متفاوت و جالب توجه بودند. خانمهای مستقر در چادر دختران مرکز پزشکی با نگرانی مرا نگاه می کردند و بین خودشان پیچ پیچ می کردند که با من چکار کنند. یکبار مهری به نمایندگی از طرف دیگران مرا به

کناری کشید که با من صحبت کند. "می دانی که من برایم مهم نیست و رابطه دختر و پسر از نظر من خیلی نرمال است. اما دیگران اینطور فکر نمی کنند و من می ترسم برایت حرف در بیاورند." من که اصلاً دلیلی برای این همه وسواس نمی دیدم از دستش عصبانی شدم و گفتم اینطور نیست خودت عقب مانده هستی و نمی توانی رابطه معمولی یک دختر و پسر را بفهمی و گرنه به دیگران هم توضیح می دادی. بیچاره مهری که به اندازه یک مادر مهربان بود و همیشه به من محبت می کرد، انتظار نداشت من اینطوری جوابش را بدهم. آخرش از روی استیصال گفت "حالا نمی شه روزها با هم قدم بزیند و شبها تا دیروقت با هم بنشینید!" من بهش خندیدم و به او اطمینان دادم که ما فقط با هم حرف می زنیم و هیچ دلیلی ندارد برای من نگران شوید.

شبهائی که من و علی زیر نور مهتاب تا دمدمای صبح قدم می زدیم خیلیها خوابشان نمی برد. آذر و فیروزه ساعتی یکبار به بهانه توالی رفتن از چادرشان بیرون می آمدند و به ما می گفتند دیر وقت است برویم بخوابیم. دکتر تذکر می داد که "برنامه هایمان" را زیر پنجره اتاق او نبریم چون مزاحم مطالعه اش می شویم. وی که رابطه زیاد خوبی با من و علی نداشت هر چند وقت یکبار پنجره را باز می کرد و در تاریکی صدا می زد "کی آنجاست؟" ما که مطمئن بودیم می داند ما آنجا نیستیم فقط می خواهد به ما نوعی اخطار بدهد، بیشتر از پیش می خندیدیم می گفتیم مائیم. "آه باز هم شما نیستید؟ ساعت چند است؟"

دکتر اردلان تنها کسی بود که انگار ما را همانطور که بودیم و ادعا می کردیم پذیرفته بود و کاری به کارمان نداشت. حتی وقتهایی که ما می رفتیم زیر پنجره اش و از او می خواستیم شعری از شاملو برایمان بخواند، بدون اینکه متلک بارمان کند با آن صدای بم و آهنگینش شعرهای شاملو را برایمان دکلمه می کرد و گاهی در بحثهایی که من و علی نمی توانستیم به توافق برسیم دخالت می کرد و نظر خودش را می داد.

دکتر اردلان رئیس بیمارستان بود. او مردی با سواد و مدرن و

زندگی نامه...

از صفحه ۸



بزرگ منش بود. حرف زدن، لباس پوشیدن، راه رفتن و حتی هوایی که او را احاطه می کرد با دیگران فرق داشت. وری همه بود و یا لافل چنان بنظر می رسید. با وجود اینکه نزدیک به ۵۰ سال داشت، هنوز خوش تیپ بود و ظاهری برازنده داشت. موهای پرپشتش تازه داشت جوگندی میشد و سبیلهایش هنوز طلائی بود. نمی دانم بخاطر قد بلندش بود یا رفتار اریستوکراتیکش، که همیشه این احساس در آدم بوجود می آمد که از بالا و با مایه ای از تحقیر دیگران را نگاه می کرد.

دکتر اردلان از اروپا ماموریتی برگشته بود که وضع مرکز پزشکی را سر و سامان دهد و چنان "سروسامانی" به وضع همه چیز داد که بزودی چهره مرکز پزشکی بکلی عوض شد. او سعی می کرد مرکز پزشکی را و افکار تشکیلات را در مورد بهداشت و بیماری بقول خودش مدرنیزه کند. از طب "لوله کشی" (اصطلاحی که او بکار می برد) که تا آنزمان در میان ما معمول بود بشدت عصبانی میشد و با داد و بیاد فراوان و جلسه پشت جلسه آنرا نقد میکرد. "یعنی چه هرکس می گوید مریض است فکر می کنید دروغ می گوید. زندگی اینجا به اندازه کافی مشکل است و مردم مریض می شوند و یا دچار ناراحتیهای روحی می شوند اینکه گناه نیست. تازه مگر نمی دانید که حتی تمارض هم نوعی مریضی است و باید برایش راه حل پیدا کرد."

یا یکی از پزشکیاران را از گوشه چشم نگاه می کرد و به مسئول بخش تشر می زد "بیخود نیست بیشتر زخمها عفونی میشوند، پزشکیاران شما با همان لباسی که زمین را می کنند و چادر می سازند، سر کار ظاهر می شوند و

روپوش هم نمی پوشند."

یا می گفت "اینقدر به زنها بیچاره غر نزنید. تقصیر آنها نیست که ناخواسته حامله می شوند. زنان و مردان پیشمرگ خیلی کم همدیگر را می بینند و زندگی جنسی روتینی ندارند که از آنها انتظار جلوگیری داشته باشید. امکانات کورتاژ مرکز پزشکی را مدرن تر کنید که اگر لازم شد بدون خطر کمتری آنها را عمل کنید." اولین باری که با هم رودرو شدیم من در حال انجام یکی از همان "لوله کشیهای" بودم که خون را او بجوش می آورد. شیفت بودم و هیچکدام از سر شیفتها هم در بخش حضور نداشتند. مطلب که آنروزها مسئول شیفت من بود کمردرد داشت و قرار بود چند روزی استراحت کند. تنها فاطمه آنجا بود که او هم بستری بود نه شیفت. وقتی یکی از بیماران ما که در میان پزشکیاران معروف بود که زیادی خودش را به بیماری میزند، ناگهان دچار حمله آسمی شد و از شدت تنگی نفس به خود می پیچید، من دستپاچه شده بودم و به فاطمه پناه بردم که مرا راهنمایی کند. فاطمه که پزشکیار با تجربه ای بود و ظاهرا بارها مریض مورد نظر را معالجه کرده بود، به من توصیه کرد یک آب مقطر را به رگ او تزریق کنم. "فکر می کند داروی واقعی است و بزودی خوب میشود قبلا دکترها جلو چشم من اینکار را کرده اند." من هم که چیز دیگری به نظر نمی رسید آمپول را آماده کردم و در حال تزریق آن بودم که سایه سنگین دکتر اردلان را بالای سرم احساس کردم. از نگاهی که به من انداخت فهمیدم خطا کرده ام و بدون اینکه آمپول را تا آخر بنزم آنرا در آوردم. پرسید چی می زنی و کی دستورش را داده. من جوابش را دادم و او بدون اینکه چیزی به من بگوید به معالجه مریض پرداخته و او را آرام کرد. بعد هم فاطمه را به اتاق پرستاران صدا کرده و مثل بمب روی سر او منفجر شد. بعدها این نوع حملات انفجاری او برایم عادی شد. اما آنروز کلی ترسیده بودم. به من گفت هیچ کاری با من ندارد چون می دانم من آموزشی هستم و بدستور کس دیگری عمل کرده ام. اما تا نیم ساعت بی وقفه بر سر فاطمه بیچاره داد زد. می گفت چطور بخودتان اجازه می دهید مریضی را که از شدت تنگ نفس

سیاه شده است و دارد می میرد متهم به تمارض می کنید. بخش مگر مسئول ندارد، سر شیفت ندارید، دکتر شیفت ندارید، چرا هر کسی می تواند دکتر شود و دارو تجویز کند. کجای اینکار علم پزشکی است؟ و الی آخر. فاطمه ابتدا سعی کرد از خودش دفاع کند. او معمولا در برابر کسی کوتاه نمی آمد و مشهور بود که شخصیتی قوی و رک دارد. اما بعد از چند دقیقه ساکت شد و در سکوت در حالی که به اندازه خود دکتر اردلان قرمز شده بود به فریادهای او گوش داد. بعدها فهمیدم که پزشکیاران قدیمی تر او را می شناختند و با دعواهای گاه و بیگاه او آشنا بودند. همه می دانستند او راست می گوید و معمولا کسی یارای مخالفت با او را نداشت. چون بقول یکی از همکارانمان "متأسفانه همیشه حق با او بود."

دکتر اردلان خیلی سریع چهره مرکز پزشکی را عوض کرد، قوانین سفت و سختی در مورد تجویز دارو و برخورد به بیماران را مقرر کرد. استفاده از روپوش و حرفه ای برخورد کردن را برای کادر پزشکی اجباری کرد. کلاسهای آموزشی برای واحدها سازمان داد. دستور داد کتابهای پزشکی تازه بخردند و در اختیارات پزشکی قرار دهند که اطلاعات علمی و پزشکی آنها بالا برود و غیره.

در بعد شخصی هم بزودی دکتر اردلان پدر سوم من شد (نمی دانم چرا همیشه احتیاج به یک نقش پدری در زندگیام داشتم). وقتی ترس اولیه من از او فرو ریخت و با هم بیشتر کار کردیم با هم دوست شدیم. برخلاف ظاهر پراپت و خودخواهش، دکتر اردلان مرد شوخ و سادگی منتالی بود و می توانست دوست خوبی باشد. اهل شعر و هنر و موسیقی بود و تقریبا همه نویسندگان را می شناخت و بیشتر آثار ادبی و کلاسیک دنیا را خوانده بود. او اولین کسی بود که مرا با دنیای شعر آشنا کرد. شعرهای شاملو و نیما را با احساس می خواند و تفسیر می کرد. گاهای آهنگهایی را که شنیده بود و دوست داشت زیر لب زمزمه می کرد و کلمات آنرا به فارسی برای من ترجمه می کرد. "امروز به تو زنگ زدم نه بخاطر اینکه روز تولدت است، نه بخاطر اینکه روز تعطیل

است، نه بخاطر اینکه امروز روز خاصی است. امروز به تو زنگ زدم که فقط به تو بگویم سلام و دوستت دارم."

روزهایی که من در درمانگاه کار می کردم دکتر اردلان می آمد پیش من و در حالی که من کار می کردم و جواب ارباب رجوع را می دادم او چائی می خورد و حرف می زد، راهنمایی می کرد، انتقاد می کرد، ایراد می گرفت و شوخی می کرد. "بهرتر است یک جعبه مخصوص کمکهای اولیه درست کنی، درمانگاه نباید به اتاق عمل متکی باشد، شما باید بتوانید سریعاً جوابگوی موارد اورژانس باشید" "چرا هر کس از راه می رسد بهش نوبت می دی؟ درمانگاه باید لیست نوبت داشته باشد، مردم باید یاد بگیرند که نوبت بگیرند و سر نوبت خودشان به درمانگاه مراجعه کنند." فکری به حال این موشها بکن، اینجا نا سلامتی درمانگاه است و..."

می دانستم راست می گوید، معمولا می گفتم باشه اما زیاد اهمیت نمی دادم و درست کردن ست کمکهای اولیه و حل مشکل موشها و غیره را همه به آینده موکول می کردم. انگار همیشه فردائی بود و من همیشه وقت داشتم به کارهایی که مقب مانده بود برسم. روزی که دستم را با شیشه بریدم و تاندونهای انگشتم همه ریخته بودند بیرون، فهمیدم که باید به رهنمودهای او بیشتر توجه می کردم. اگر مطلب مسئول اتاق عمل همان اطراف نبود و یک ست جراحی را از اتاق عمل نمی آورد، دکترها نمی توانستند با آن سرعت دست مرا بخیه کنند. در حالی که داشتم از درد بخود می پیچیدم و سعی می کردم جلو گریه ام را بگیرم، سرم را بلند کردم و دیدم دکتر اردلان با آن نگاه سرزنش آمیز و "من می دانستم" اش به من نگاه می کرد. نمی دانم چرا همیشه جانی و وقتی که نمی خواستی او آنجا باشد، سر و کله اش پیدا میشد.

دکتر اردلان عضو ثابت جمع فیروزه و پروین و آذر و هوشیار و دکتر احمد بود. فکر می کنم از قدیم با هم دوست بودند. شوخها و حرفهایشان مانند دوستان قدیمی بود که سابقه طولانی از دوستی با هم داشتند. درحالی که با پروین و فیروزه آخرین شایعات روز را رد و

بل می کرد، با دکتر احمد هدایت و هوشیار بحث های سیاسی می کرد. دکتر اردلان با بخشهایی از برنامه حزب و سبک کار و فعالیتهای آن اختلاف جدی داشت و معتقد بود باید برنامه را عوض کرد. او معتقد بود که حزب کمونیست ایران نباید بخش حداقل برنامه (جمهوری دمکراتیک انقلابی) داشته باشد. می گفت انقلاب مرحله ای در ایران امروز معنی ندارد. اگر حزب ما بتواند آنقدر نفوذ داشته باشد که مردم و کارگران را به خیابان بکشاند، باید از همان اول آنها را برای انقلاب کارگری و کمونیستی رهبری کند. چه لزومی دارد کارگر را به خیابان بیاوریم که بار دیگر سرمایه داران را به قدرت برساند و تحت حاکمیت آنها زندگی کند.

دکتر اردلان کسی نبود که حرفش را قورت دهد و نظرش را بیان نکند. این رک گوئی و رفتار اشراف منشانه اش خوشایند عده زیادی از فعالین قدیمی کومله که خود را صاحب آب و گل می دانستند و هر نوع تغییری و نوآوری را با شک و تردید می نگریستند، نبود. این موضوع مخصوصا هنگام انتخابات برای نمایندگان گنگره خودش را نمایان کرد. چنان فضای عجیبی پشت سر او درست کرده بودند که من از شنیدن بعضی چیزها شاخ در می آوردم. خود او انگار اهمیتی نمی داد. مثل همیشه کارش را می کرد، حرفش را میزد و انتقادش را مطرح می کرد و بعنوان نماینده هم انتخاب می شد و در گنگره شرکت می کرد.

شاید تحت تاثیر او من هم یاد گرفته بودم که به حرفهای دیگران زیاد اهمیت ندهم. آنچه را که فکر می کردم درست است انجام می دادم و جواب حرفها و متلکها و چشم و ابروهای کسی را هم نمی دادم. اجازه نمی دادم که فضای عقب مانده تبلیغات بر علیه دکتر اردلان هم بر رابطه ام با او تاثیر بگذارد. این دوستی برای من با ارزش بود و من خیلی از آن یاد می گرفتم و آنقدر تجربه پیدا کرده بودم که بدانم عده ای از روی رقابت و بدخواهی و چون حرف درستی ندارند، به فضا سازی دست می زنند.

ادامه دارد

اوضاع سیاسی و جدال دو آلترناتیو طبقاتی در ایران

۱- بحران همه جانبه جمهوری اسلامی که از سالها قبل آغاز شده بود، اکنون بمراتب تشدید شده و وارد فاز تعیین کننده ای شده است. تشدید تحریمهای اقتصادی و انزوای بین المللی جمهوری اسلامی و تهدید جنگ و تضعیف موقعیت حکومت در منطقه در اثر مبارزات مردم و تضعیف بیش از پیش اسلام سیاسی، هر نوع افقی برای برون رفت رژیم از این شرایط را کور کرده است. این شرایط جنگ و جدال جناحهای حکومت را به ابعاد بیسابقه و غیر قابل کنترل رسانده است. امروز تخاصم شدید و علنی میان بلوکهای تا دیروز متحد در حکومت، بی اعتباری ولی فقیه، محاکمات و توطئه باندهای حکومتی علیه یکدیگر و افشای مبارزات از دزدیها و اختلاسهای میلیاردی یکدیگر به یک امر عادی و روزمره تبدیل شده است.

۲- اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران هم از نظر بورژوازی و هم از نظر طبقه کارگر و مردم زحمتکش قابل دوام نیست و تغییر در شرایط حاضر امری مبرم و اجتناب ناپذیر است. نیاز به این امر جامعه را وارد فاز جدیدی از تقابل آلترناتیوهای گوناگون برای تغییر این اوضاع کرده است. از یک طرف افق و آلترناتیو بورژوائی با نیروها و احزاب رنگارنگ آن قرار دارد که اساسا خواهان تعدیل و یا تغییر حکومت از بالای سر مردم و تحمیل حکومت اقلیت سرمایه دار در لباس و ظاهر دیگری هستند. از سوی دیگر آلترناتیو انقلاب و سرنگونی جمهوری اسلامی و رهایی از همه مصائب جامعه طبقاتی بقدرت انقلابی توده مردم قرار دارد، که بوسیله حزب کمونیست کارگری نمایندگی میشود.

۳- سیاستهای تاکتونی بورژوازی جهانی و بورژوازی ایران برای ایجاد تغییرات و تعدیلات مورد نظر خود در رژیم اسلامی با ناکامی روبرو بوده و از همین رو گفتن برای جایگزینی جمهوری اسلامی در بین برخی نیروها و

دولتهای بورژوائی میدان بیشتری پیدا کرده است. با اینحال فقدان یک آلترناتیو سیاسی مناسب جایگزین جمهوری اسلامی برای بورژوازی و مهمتر از آن خطر بالقوه انقلاب کارگران و مردم زحمتکش دو عامل مهمی هستند که غرب را به تداوم سیاست پراگماتیستی تا کنونی خود یعنی رام کردن جمهوری اسلامی در چارچوب سیاستها و انتظارات غرب وامی دارد.

۴- بدنبال شکست اصلاح طلبان حکومتی و در متن بی اعتباری و افول جنبش اسلام سیاسی و نفرت مردم از جمهوری اسلامی و نیروهای بر آمده از این جنبش، اکنون بخشی از احزاب و فعالین جنبش ملی اسلامی (اصلاح طلبان حکومتی و خارج حکومت) وجه ملیگرایی و دموکراسی طلبی خود را پررنگتر کرده و تلاش میکنند به جناح پروغرب بورژوازی نزدیک شوند. این دو بخش بورژوازی سعی دارند با طرح های تکراری و شکست خورده تحت عناوینی مانند کنگره ملی، کنفرانس ملی، اتحاد برای دموکراسی و غیره، به عنوان جانشین جمهوری اسلامی مورد توجه و حمایت دولتهای غربی قرار گیرند.

۵- کلیه طرحها و نقشه ها و شعارهای تاکتونی اپوزیسیون بورژوائی از قبیل فرماند، نافرمانی مدنی، انتخابات، اصلاحات، رژیم جمهوری اسلامی، و یا رژیم پنج و غیره همگی شکست خورده و به بن بست رسیده اند. با این وجود این نیروها تلاش میکنند در مقابل ارکان حکومت فعلی و دخالت مستقیم مردم در تعیین سرنوشت خود، به یک آلترناتیو بورژوائی از بالای سر مردم در هماهنگی با بورژوازی غرب شکل بدهند. کنگره ها و سمینارها و طرح وحدتهای متعدد این اپوزیسیون در فضای سیاسی یکی دو سال اخیر تلاشی در این راستا است. الگوی قدرت گیری این نیروها و احزاب راست و بورژوائی اتکا به سناریوهای

دولتسازی بورژوازی غرب با رنگ و جالی "دموکراسی" و "حقوق بشر" و غیره است. اما فضای سیاسی و موقعیت چپ در جامعه ایران، و تاثیراتی که جامعه ایران از جنبش ضد کاپیتالیستی در جهان و انقلابات منطقه گرفته است، همگی در جهت مخالف امیال و نقشه های کمپ اپوزیسیون بورژوائی در ایران قرار دارد.

۶- در مقابل جبهه راست بورژوائی، جنبش کمونیسم کارگری قرار دارد که یک جنبش گسترده و بسیار قدرتمند است. کمونیسم کارگری یک گرایش قوی در درون طبقه کارگر است و در سطح جامعه از نفوذ و محبوبیت بالایی برخوردار است. حزب کمونیست کارگری بخش متحزب جنبش کمونیسم کارگری است. این حزب، حزب سیاسی طبقه کارگر ایران است و این فاکتور، نسبت به انقلاب ۵۷ که کارگران از داشتن حزب خود محروم بودند، موقعیت طبقه کارگر را در تحولات سیاسی آتی بسیار متفاوت و تعیین کننده میکند. جنبش کمونیسم کارگری با حزب سیاسی خود و با اتکا به طیف وسیع کارگران کمونیست و رهبران عملی طبقه کارگر، یک مولفه جدی و تعیین کننده در سیاست و مسیر آینده جامعه ایران است.

۷- مبارزات کارگران در طول حیات رژیم اسلامی بطور لاینقطع ادامه داشته است. در مقاطعی که جمهوری اسلامی با هدف مختنق کردن جامعه تهاجم به فعالین و نهادهای جنبشهای اعتراضی و حق طلب را سازمان داده است، این اعتراضات بی وقفه کارگری است که پیوستگی فضای اعتراضی جامعه

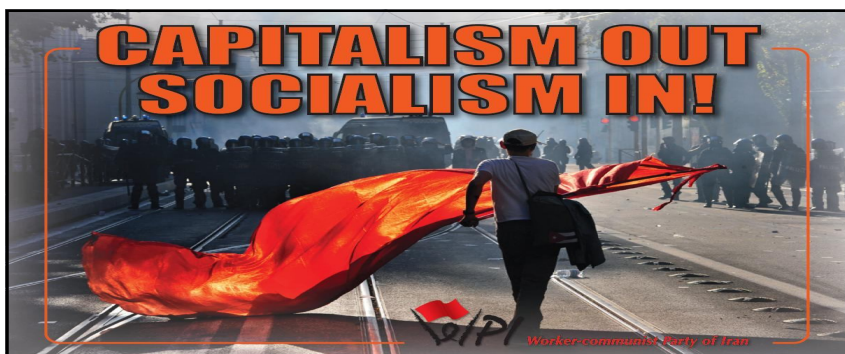
علیه جمهوری اسلامی را حفظ کرده است. در ادامه این تحرك اعتراضی بی وقفه کارگران، در دوره بعد از انقلاب ۸۸ دور جدیدی از اوجگیری مبارزات و اعتراضات کارگری در مقابله با فقر و گرانی و شرایط مشقت بار اقتصادی آغاز شده است. جنبش کارگری با مبارزات خود در صف مقدم مبارزات مردم برای دفاع از معیشت قرار دارد و بیش از هر زمان دیگری از پتانسیل و آمادگی برای قدم گذاشتن بمیدان مبارزه سیاسی تحت رهبری حزب خود و قرار گرفتن در راس مبارزه انقلابی مردم علیه وضعیت فلاکت بار امروز برای بزرگشیدن جمهوری اسلامی و برپایی یک جامعه آزاد و مرفه برخوردار است.

۸- علاوه بر جنبش کارگری، جنبش آزادی زن و جنبش ضد مذهبی و جنبش خلاصی فرهنگی جوانان در ایران جنبشهای بسیار قدرتمند و در واقع یک وزنه سنگین در جنبش انقلابی برای سرنگونی جمهوری اسلامی میباشند. این جنبشهای انقلابی، به شدت مدرن و مخالف دخالت مذهب در حکومت و قانون و زندگی اجتماعی هستند. امروز در جامعه ایران مخالفت با مجازات اعدام، دفاع از حقوق کودک، دفاع از برابری زن و مرد، دفاع از هویت انسانی در مقابل هویتهای کاذب و تفرقه افکنانه قومی و ملی و مذهبی، خواست آزادی بی قید و شرط بیان و خواست حقوق برابر برای همه شهروندان و غیره به فرهنگ و خواست بخش قابل توجهی از مردم ایران تبدیل شده است. حزب کمونیست کارگری با طرح کردن و دفاع از این خواسته ها، در ایجاد این فضا و رشد و دست بالا پیدا کردن چپ جامعه در جنبشهای اعتراضی نقش اساسی داشته است.

۹- حزب کمونیست کارگری در متن مبارزه برای سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی طرح و آلترناتیوهای اپوزیسیون بورژوائی جمهوری اسلامی را افشا میکند و تلاش خواهد کرد این طرحها را با شکست مواجه کند. افشا و خنثی کردن هرگونه طرح و نقشه و "آلترناتیو سازی" برای تغییر رژیم اسلامی از بالای سر مردم به یک رژیم دیگر بورژوائی در ایران، همانند مقابله با هرگونه تلاش برای استحاله رژیم اسلامی و ترمیم و تعدیل آن، جزء لاینفک مبارزه حزب برای سرنگونی جمهوری اسلامی است.

حزب تلاش میکند که در صحنه سیاسی ایران آلترناتیو کارگری یعنی سرنگونی تام و تمام جمهوری اسلامی و درهم شکستن ماشین دولتی سرکوب بورژوازی، قدرت گیری مستقیم و بلافصل کارگران و مردم و رهایی جامعه از نظام سرمایه داری را به پرچم بخش پیشرو جنبشهای انقلابی تبدیل کند. جامعه ایران باید بسرعت از وضعیت کنونی گذر کند و بر ویرانه های جمهوری اسلامی جامعه نوینی ساخته شود که مبنای آن آزادی و برابری و رفاه انسانهاست. پاسخ سوسیالیسم است. مردم باید از این وضعیت رها شوند و یک حکومت شورایی که دخالت مستقیم همه شهروندان در تعیین سرنوشت اجتماعی خود را تامین کند، برپا کنند. حزب کمونیست کارگری برای تحقق این امر که خواست اکثریت ۹۹ درصدی جامعه است، کارگران و مردم آزادیخواه را به صفوف خود فرامیخواند.

دفتر سیاسی
حزب کمونیست کارگری ایران
۲۳ آپریل ۲۰۱۲
۴ اردیبهشت ۱۳۹۱



اخباری از شهرهای کردستان

زنده باد روز همبستگی طبقاتی کارگران! جمعی از بیکاران سنندج

کارگران!

اول ماه مه روز همبستگی طبقه کارگر در راه است. روزی که کارگران شییکاگو در سال ۱۸۸۶ با خون خود این روز را برای مان به یادگار گذاشته اند و کارگران هرساله این روز را نماد مبارزه‌ی طبقاتی خود قرار می دهند و در این روز خواست و مطالبات طبقاتی مان را رو به سرمایه مطرح و برای احقاق آن مبارزه می کنیم. طبقه کارگر ایران نیز امسال در شرایطی به استقبال اول ماه مه، روز جهانی کارگر می رود که تداوم اجرای طرح هدفمند کردن یارانه ها و ادامه تحریم های اقتصادی بر ابعاد فقر و فلاکت اقتصادی افزوده است. روزی نیست که خیراخراج کارگران از کارگاهها و کارخانه ها و ملحق شدن آنها به لشکر بیکاران نشنومیم. در چنین شرایطی کارگران بدون داشتن حق بیمه ی بیکاری مکفی در دام فقر و گرسنگی رها می شوند و عواقب فاجعه بار آن بر سر خانواده های کارگری ویران می گردد. در این اوضاع، کارفرمایان و حامیان شان دستمزدهای سال ۱۳۹۱ را مبلغی حدود ۳۹۰ هزار تومان در ماه اعلام کرده اند؛ یعنی مبلغی چند برابر پایین تر از خط فقر. این در حالی است که تداوم بحران جهانی سرمایه داری، بیکاری و فقر بی سابقه ای را به کارگران تحمیل کرده است. سرمایه داری در بسیاری از کشورها، برای برون رفت از این بحران به حداقل هایی که طبقه کارگر طی دهها سال مبارزه آن را به سرمایه داری تحمیل کرده بود حمله و آنها را کاهش و یا بازپس گرفته اند. اما طبقه کارگر در این کشورها ساکت ننشسته اند و با اعتراضات و اعتصابات خود خشم و نفرت خود را به آینده ی تیره و تاری که سرمایه داری برای آنها تدارک دیده به نمایش گذاشته اند. در متن و تداوم این بحران بود که جنبش ضد سرمایه

داری (وال استریت را تسخیر کنید) در چند ماه مانده به اول ماه مه فراخوان اعتصاب سراسری در روز جهانی کارگر را اعلام کرده است. ما جمعی از کارگران بیکار سنندج ضمن حمایت از این فراخوان، خواست و مطالبات خودمان را با شرکت در مراسم اول ماه مه هم صدا با هم طبقه ای هایمان در سراسر جهان فریاد خواهیم زد.

زنده باد روز همبستگی
طبقاتی کارگران
جمعی از کارگران بیکار سنندج
۲۹ فروردین ۱۳۹۰

مرگ یک کارگر دیگر ساختمانی در محیط کار

روز چهارشنبه ۲۳ فروردین، کارگری ساختمانی با نام "فتح الله سهرابی" بر اثر فرو ریزی دیوار در محله تپه کرباسی سنندج مجروح و پس از سه روز مبارزه با مرگ سرانجام روز شنبه ۲۶ فروردین در سن ۶۰ سالگی در بیمارستان درگذشت. این چه نظام گندیده و کشیفی است که باید کارگر ۶۰ ساله ای بر اثر نبود شرایط و امکانات ایمنی کار جان خود را از دست بدهد؟. مرگ کارگران در محل کار پدیده ای هر روزه و هر ساعتی است که بخاطر سودجویی مثنی انگل مفتخور و دولت حامی آنان، جان کارگران را می گیرد. این گونه وقایع را نمی شود حادثه در محل کار نام نهاد. این قتل کارگر در محل کار است که با در اختیار نهادن امکانات و نیازمندیهای ایمنی استاندارد کار، براحتی قابل پیشگیری است. این نظم و بساط گندیده اسلامی مفتخوران سرمایه را باید با قدرت خود کارگران و توده های مردم ستمدیده جارو کرد.

**کارگران سوله سازی
آکرن در اعتراض به عدم
پرداخت عیدی و پاداش
خود دست به اعتصاب
زدند.**

بنا بر گزارشهای رسیده به اتحادیه آزاد کارگران ایران، کارگران سوله سازی آکرن از صبح دیروز در اعتراض به نحوه پرداخت دستمزدها و عدم پرداخت عیدی و پاداش خود دست به اعتصاب زده و اقدام به تجمع در محوطه کارخانه کردند. این کارگران پنجم هر ماه دستمزدهای خود را دریافت میکردند اما از اواخر سال گذشته دستمزدهایشان با تاخیر پرداخت شده است.

کارفرمای این کارخانه به کارگران وعده داده بود عیدی و پاداش سال گذشته آنان را بیستم فروردین ماه پرداخت کند اما روز بیستم فروردین به جای پرداخت عیدی و پاداش کارگران بار دیگر به آنان وعده داد یک هفته دیگر مطالبات آنان را پرداخت خواهد کرد اما باز هم از پرداخت عیدی و پاداش کارگران خبری نشد و آنان از صبح دیروز دست به اعتصاب زدند. بنا بر این گزارش امروز نماینده های کارفرما در میان کارگران حاضر شدند و قول دادند بابت عیدی و پاداش کارگران فردا به تاریخ دهم اردیبهشت ماه به آنان چک خواهند داد و مشکل تاخیر در پرداخت دستمزدها را حل خواهند کرد اما علیرغم این وعده ها کارگران اعلام کردند تا لحظه دریافت چکها به اعتصاب خود ادامه خواهند داد. شرکت سوله سازی آکرن یک کارخانه سوله سازی پیشرفته است که در جاده سنندج دهگلان در استان کردستان قرار دارد. اتحادیه آزاد کارگران ایران سوم اردیبهشت ماه ۱۳۹۱

آزادی فرزاد احمدی را تبریک می گوئیم



فرزاد احمدی بعد از تحمل حدود ۲ ماه بازداشت، بازجویی و شکنجه روحی، امروز دو شنبه آزاد شد. این فعال کارگری هیچ جرمی جز دفاع از حقوق خود و همه کارگران و دفاع از آزادی و انسانیت مرتکب نشده بود.

اما از آنجا که چنین فعالیتهایی در قوانین ایران غیر قانونی است، همیشه باید این گونه تاوانها از جانب ما کسانی که تنها راه رسیدن به حقوق انسانیمان مبارزه و اعتراض است، بپردازیم. ما آزادی فرزاد احمدی را به خانواده و همه انسانهای جسوری که در مدت بازداشت فرزند همراه خانواده او در مقابل دادگاه و اداره اطلاعات سنندج تجمع و مبارزه کرده و به خصوص زنان شجاعی که توسط نیروهای اطلاعاتی و انتظامی مورد توهین و حتی ضرب و شتم واقع شدند تبریک، شادباش و درود می فرستیم.

انجمن صنفی کارگران
برق و فلزکار کرمانشاه
جمعی از فعالین کارگری سنندج
جمعی از فعالین کارگری کامیاران
۴/۲/۱۳۹۱

وکیل شیرکوه معارفی، محکوم به اعدام: به اعتراض جوانی داده نشده؛ حکم هر لحظه قابل اجراست



سعید شیخی، وکیل شیرکوه معارفی که به اتهام محاربه به اعدام محکوم شده است با تایید خبر اعتصاب غذای موکلش در زندان مرکزی شهرستان سقز گفت: "که موکلش در اعتراض به وضعیت بلاتکلیفیش در زندان دست در تاریخ ۱۶ فروردین دست به اعتصاب غذا زده است". سعید شیخی با تاکید بر اینکه حکم اعدام او هر لحظه قابل اجرا است گفت: "من در جریان نیستم که او همچنان در اعتصاب است یا نه. اعتصاب او به تاریخ ۱۶ فروردین ماه مربوط می شود اما مهمتر از اعتصاب این نکته است که تایید حکم او بر خلاف اصول مسلم حقوقی و آیین دادرسی کیفری صادر شده است. دیوان عالی کشور

که حکم را تایید کرده به هیچ شکل صالح به رسیدگی در این مقطع از پرونده نبوده است. متأسفانه حکم اعدام قطعی است و از سال گذشته تا به حال که حکم صادر شده به هیچکدام از اعتراض های من پاسخی داده نشده است"

شیرکو معارفی، زندانی سیاسی در نهم مهرماه سال ۱۳۸۷ در میان مرز ایران و عراق، در حالی که قصد داشت از کردستان عراق به ایران بازگردد، بازداشت شد. او به اتهام محاربه و اقدام علیه امنیت ملی از سوی دیوان عالی کشور محکوم به اعدام شده است. این زندانی که بارها به دلیل شرایطش و اعتراض به حکمش دست به اعتصاب غذا در زندان زده است سال گذشته با انتشار نامه ای از زندان از اجرای حکم خود در یازدهم اردیبهشت ماه خبر داد و نوشت: «همان طور که می دانید در روز دوم فروردین ۱۳۹۰ از طریق ماموران اجرای احکام زندان سقز که در واحدی به نام سایت اداری در زندان مستقر هستند به عنوان هدیه نوروزی به طور شفاهی به من ابلاغ کردند که در تاریخ ۱۱ اردیبهشت حکم به اجرا در خواهد آمد.» ظاهراً دوباره شایعه اعدام او بالا گرفته است.

سعید شیخی گفت: "بعد از تایید مجدد حکم، من دوباره به دادستان کل کشور، رییس قوه قضاییه و دادستان عمومی انقلاب شهرستان سقز اعتراض کردم اما هیچ جوابی به اعتراض من تاکنون داده نشده است."

آزادی پدرام نصرالهی از زندان



بنا به خبر رسیده، روز سه شنبه ۵/۲/۹۱ «پدرام نصراللهی» (نه به ز) فعال کارگری و عضو کمیتهی هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکلهای کارگری، پس از تحمل

از صفحه ۱۱ اخباری از شهرهای ...

۴۸ روز بازداشت در اداره اطلاعات شهر سنندج ، با قرار وثیقه ۷۰ میلیون تومانی، در میان استقبال گرم دوستان و خانواده‌هاش آزاد شد. کمیته هماهنگی، ضمن تبریک آزادی این فعال کارگری به خانواده وی و تمامی دوستان و فعالین کارگری، خواهان آزادی تمامی کارگران زندانی می‌باشد.

اعتصاب دست فروشان میدان گاز در جلو فرمانداری و استانداری سنندج



صبح روز سه شنبه ۱۵/۱/۹۱ تعداد ۴۰ نفر از دست فروشان میدان گاز در جلو شهرداری منطقه دست به تجمع زدند و طی نامه ای خواستار بررسی وضعیت حاد و مطالبات خود شدند.

این دست فروشان که در میدان گاز دست فروشی می کنند و تنها منبع امرار معاش زندگی آنها از این راه است، از روز ۱۵/۱/۹۱ مامورین شهرداری اقدام به جمع آوری آنها در میدان گاز کردند و به گفته ی یکی از دستفروشان به آنها گفته اند که دیگر حق ندارند در این میدان دست فروشی کنند؛ که با مقاومت سخت دست فروشان مواجه شدند تا اینکه به آنها وعده دادند که

شدید». بعد آنها همگی گفتند که: «بله آدم وقتی گرسنه باشد و جانش به لبش برسد به داخل دهان شیر هم می رود.»

بعد از آن نیروهای امنیتی و گارد ویژه را به جلو استانداری آوردند که تجمع کنندگان را پراکنده کنند که با مقاومت دست فروشان مواجه شدند . سپس استانداری اعلام کرد که باید شهرداری کل موافقت کند و بازگشت شما به محل کسب خود از نظر ما بلا مانع است .

در ادامه همگی به شهرداری کل منطقه مراجعه کردند و خواستار جواب قطعی از سوی شهرداری کل شدند که شهرداری کل به آنها اعلام کرد که این منطقه را به پیمانکار واگذار کرده و پیمانکار خود اقدام به جمع آوری دست فروشان کرده است . دست فروشان به آنها گفتند « شما می خواهید با خصوصی سازی ، بی قانونی و فقر و فلاکت را توسعه دهید؟! یکبار به ما بگویید که شما ایرانی نیستید و حق ندارید بر روی این آب و خاک زندگی کنید!»

وقتی با واکنش تند دست فروشان مواجه شدند شهرداری کل به آنها اطمینان کامل داد که تا روز یکشنبه ۲۰/۱/۹۱ تکلیف آنها را مشخص خواهند کرد و به آنها وعده داد که به محل کسب خود باز خواهند گشت.

در مقابل، دست فروشان نیز گفتند چنانچه تا روز یکشنبه ۲۰/۱/۹۱ به آنها اجازه داده نشود که به محل کسب خود در میدان گاز برگردند، دوباره با خانواده و جمعیت بیشتری دست به تجمع خواهند زد.

بعد از تعطیلات می توانند به محل کسب خود برگردند. ولی بعد از تعطیلات نیز به آنها اجازه ندادند که در این مکان امرار معاش کنند. در نتیجه دست فروشان در جلو شهرداری منطقه تجمع و خواستار بررسی وضعیت خود شدند که با جواب سر بالایی شهرداری مواجه شدند. دست فروشان خشمگین به درون شهرداری هجوم بردند که شهردار وقتی با این دست فروشان جان به لب آمده مواجه شد به آنها گفت که باید نماینده معرفی کنند. دست فروشان نیز نمایندگان خود را به داخل شهرداری فرستادند. آنها از مشکلات خود و اینکه چندین سال است که در این مکان از شهر امرار معاش و زندگی خود را می گذرانند از شهرداری خواستند که به محل کسب خود برگردند. بعد شهرداری منطقه به آنها گفت که به شهرداری مربوط نمی شود و باید به استانداری مراجعه کنند و اگر استانداری موافقت نماید می توانند به کسب خود در این مکان ادامه دهند.

به گفته ی یکی از حاضرین، سپس دست فروشان همگی به جلو استانداری رفتند که با جواب منفی آنها مواجه شدند. ولی دست فروشان خشمگین و عصبانی به داخل استانداری رفته و معاون استاندار به نمایندگان آنها اجازه داده که بیایند و حرفهای خود را مطرح کنند و بعد از آن نمایندگان طی نامه ای خواستار جواب استانداری به مطالبات خود شدند. در مقابل معاون استاندار به آنها گفته که «تجمع خود را به هم بزنید، مگر از جان خودتان سیر

شماره حساب و تلفن تماس برای کمک مالی

سوئد:

Sweden
Post Giro: 6396060-3
account holder: IKK

برای کمک مالی به کانال جدید در سوئد همچنین می‌توانید با فواد روشن با شماره تلفن ۰۷۰۸۲۷۱۴۵۳ تماس بگیرید، تا با دادن شماره حساب خود اتوماتیک هر مقدار که مایل باشید از حساب شما برداشته شود.

آلمان:

Germany
Rosa Mai
Konto. Nr.: 583657502
Bankleitzahl: 37010050
Post Bank

کانادا:

Canada
ICRC
Scotiabank
4900
Dixie Rd, Mississauga
L4W2R1
Account #: 843920026913

هلند:

Bank: RABOBANK
Darande hesab: FVIVN
Shomare hesab: 151350248
Adres: EINDHOVEN
IBAN No: NL774 RABO 0151350248

آمریکا:

Bank of America
G Street, Blaine, Wa 98230277
phone # 1-360-332-5711
Masoud Azarnoush
Account number : 99-41581083
wire: ABA routing # 026009593
Nrsswift code : BOFAUS

شماره حساب انگلیس

ویژه کمک از انگلیس و از هر کشور دیگر:

England
Account nr. 45477981
sort code: 60-24-23
Account hold: wpi
branch: Wood Green
Bank: NatWest
NWBK IBAN: GB 77 NWBK6024235477981
BIC: NWBK GB 2L

سوالی دارید می‌توانید با شماره های زیر تماس بگیرید:

از اروپا:

سیامک بهاری: ۰۰۴۶۷۳۹۸۶۸۰۵۱

کانادا و آمریکا:

فاتح بهرامی: ۰۰۱۴۱۶۷۲۹۷۲۵۷

مصطفی صابر: ۰۰۱۶۰۴۷۳۰۵۵۶۶

از ایران:

عبدل کلپریان: ۰۰۳۵۸۴۰۵۷۵۸۲۵۰

همکار نشریه ایسکرا: آوات فرخی

E-Mail: awat.farokhi@yahoo.com

مرگ بر جمهوری اسلامی، زنده باد جمهوری سوسیالیستی!